

معنای " نرمش قهرمانانه " !!

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان پیرامون

توافق اخیر هسته ای در ژنو



در صفحه 2

نگاهی به گزارش صد روزه دولت روحانی و

پنج چالش مهم پیشاروی آن!

تقی روزبه در صفحه 5

تن فروشی به خودی خود خشونت بر زنان است

فریبا ثابت در صفحه 15

طرح چند سؤال! لاله حسین پور

در صفحه 14

جنسیت و انقلابات ترجمه: هدایت سلطان زاده

Norma Claire Moruzzi - published in MER268

در صفحه 8

به مناسبت سی امین سالگرد اعدام
علی مهدیزاده از بنیانگذاران راه کارگر

رخشنده حسین پور در صفحه 16

دولت روحانی و معضل یارانه ها

هیات تحریریه سایت راه کارگر

یارانه نقدی - دادن یا قطع آن - برای بخشی از جمعیت ۷۵ میلیونی ایران این روزها در کنار سایر مشکلات گریبان دولت جدید را گرفته است. دولت های پیش از دولت احمدی نژاد مساله یارانه نقدی را فقط مطرح کردند، اما دولت احمدی نژاد آنرا به اجرا در آورد. هدف آغازین طرح هدفمندی یارانه ها بر رسی وضعیت خانوارها و مقدار در آمد آنها بود تا بر اساس آن بتوانند مشخص کنند کدام خانوارها استحقاق دریافت یارانه دارند و کدام ندارند. با معیار هایی که دولت احمدی نژاد تعیین کرده بود به دو سوم خانوارها یارانه تعلق می گرفت، یارانه ای که قرار بود بطور نقد به آنها بپردازند. بحث تقسیم بندی خوشه ای نیز همان زمان مطرح شده بود.

بقیه در صفحه 3

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

در گرامیداشت ۱۶ آذر، روز دانشجو!

در صفحه 12

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

بمناسبت ده دسامبر روز جهانی حقوق بشر

در صفحه 13

اعلامیه کمیته مرکز سازمان بمناسبت ۲۵ نوامبر ،

روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان

خشونت به زنان

در ایران فاجعه

بارتر می شود.

به خود آئیم!



در صفحه 13

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

پیرامون توافق اخیر هسته ای در ژنو

مجبور شود جام زهر را بنوشد با آمریکا مذاکره کند و میلیاردها دلار سرمایه بلوکه شده ایران در خارج را از دست ندهد. اکنون نه تنها آن سرمایه ها بر باد رفته بلکه دهه ها سرمایه گذاری بی دلیل در انرژی هسته ای آنهم در کشوری که ذخایر نفت و گاز کافی و امکان گسترده ایجاد انرژی های سالم جایگزین را دارد، از میان رفته است و قربانی اصلی سالها تحریم جز طبقه کارگر و اقشار تهیدست و کم در آمد نبوده اند. در حالیکه همگان میدانند که نهادهای رنگارنگ سپاه، بسیج، بنیادها و ارگان های امنیتی - نظامی آن با غارت سرمایه های ملی، سال به سال ثروتمند تر شده اند.

این توافقنامه هنوز در مرحله مقدماتی است و معلوم هم نیست که طرفین بتوانند پس از طی شدن این دوره شش ماهه، به توافق پایدار و نهایی دست یابند به ویژه بخاطر مقاومت برخی جناحبندهای سیاسی در هر دو طرف منازعه. در حال حاضر بخش هایی از اصولگرایان در ایران، محافظه کاران در ایالات متحده، لابی اسرائیل در آمریکا و خود رژیم اسرائیل از توافق ژنو عصبی اند و تلاش می کنند در پیشرفت آن کارشکنی کنند و پاره های کشور های عربی نیز نظیر عربستان سعودی نارضایتی خود را از این توافقنامه ابراز داشته اند. با این همه به باور ما، رنگ باختن گزینه جنگ و تهاجم نظامی و نیز تخفیف نسبی تحریمهای اقتصادی و یا لااقل عدم گسترش آن طی شش ماهه آتی، در مجموع به نفع مردم، بخصوص کارگران و زحمتکشان است. زیرا با برداشته شدن شمشیر داموکلس جنگ و تهاجم خارجی و نیز متوقف شدن روند گسترش تحریمهای اقتصادی، رژیم اسلامی سرمایه، بهانه ای برای توجیه فقر و بی حقوقی مطلق اکثریت مردم نخواهد داشت و شاهد رشد مبارزه طبقاتی و جنبشهای اجتماعی گوناگون خواهیم بود. در واکنش به همین شتاب تدریجی مطالبات مردم است که رژیم حاکم همزمان با لاف و گزاف پیرامون دوره " تعادل و امید " و انتشار " منشور حقوق شهروندی " توسط حسن روحانی، به سرکوب و رشد تصاعدی آمار اعدام - بویژه حدت گیری سرکوب فاشیستی ملیتهای تحت ستم - شدت داده است. در واقع چرخش در سیاست خارجی رژیم که با نرمش و کرنش توأم بوده، در داخل کشور، روندی معکوس را طی نموده و با توحش بیشتر همراه بوده است. بنابراین توافقنامه ژنو نباید هیچ توهمی پیرامون ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی همه جناحبندهای رژیم ایجاد کند و یا از شتاب و گسترش جنبشهای اجتماعی گوناگون بویژه جنبش کارگری بکاهد.

توده های فلاکت زده کشور ما باید فرجه عقب نشینی اتمی رژیم را به یک فرصت برای طرح گسترده مطالبات صنفی، سیاسی و اجتماعی خود بدل کنند و در همه سطوح محلی و سراسری - چه در محیط کار و چه در محیط زیست - به سازماندهی مستقل خود همت گمارند.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم**

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر

۳۰ نوامبر ۲۰۱۳

پس از روی کار آمدن دولت روحانی و مشخص شدن ابعاد ورشکستگی و درماندگی حاکمان اسلامی، روشن بود که همه دستگاه های نظام برای برون رفت از شرایط کنونی که جامعه را در آستانه فروپاشی قرار داده است، حد اکثر نیرو را به کار گیرند تا مبادا شیرازه کارها از دست آنها خارج شود و با شورش های مردم به جان آمده از استبداد ۳۵ ساله روبرو شوند. در خصوص وضعیت فلاکت بار اقتصادی کافی است به یکی از ارقام پر شمرده حسن روحانی در ارائه بیلان صد روزه زمامداریش در مورد بدهی حقوق کارمندان که ۴۶۰ هزار میلیارد تومان است و دولت فقط ۲۸۰۰ میلیارد تومان موجودی دارد، اشاره کنیم، بدون اینکه فراموش کنیم که تحریم های کمر شکن، رژیم را وادار کرده است تا در سیاست های تبلیغاتی شکست خورده خود تجدید نظر کرده، جام زهر را این بار در قالب « نرمش قهرمانانه » نوش جان کند.

از دیگر سو، امپریالیست ها، بخصوص امپریالیسم آمریکا با تجربه شکست های سالهای اخیر خود در عراق و افغانستان و هزینه سنگین نظامی و انسانی آن، ترجیح میدهند در جنگ دیگری در خاور میانه که هم اکنون درگیری های متعدد آن مسئله ساز شده است، شرکت نکنند. در چنین شرایطی بود که دو طرف منازعه، برای حل معضل انرژی هسته ای ایران، دو نشست اخیر را در ژنو سازمان دادند.

در توافق ۲۴ نوامبر، غرب چندین برابر بیشتر از ایران امتیاز به دست آورد چرا که: غنی سازی بالای ۵ درصد را متوقف کرد، توانست ذخایر اورانیوم غنی شده بین ۵ تا بیست درصد را « خنثی » کند، جلوی ورود سانتریفوژهای جدید به تأسیسات اتمی را بگیرد، نیمی از سانتریفوژهای موجود در تأسیسات نطنز و سه چهارم سانتریفوژهای موجود در تأسیسات فوردو را غیر فعال کند، تولید سانتریفوژهای جدید را فقط محدود به جایگزینی سانتریفوژهای از کار افتاده نماید، ایران را وادارد تا میزان ذخایر اورانیوم غنی شده در حد ۳ تا ۵ درصد را در طول شش ماه آینده افزایش ندهد و مقرر دارد که اورانیوم غنی شده بیشتر از ذخایر موجود به اکسید اورانیوم تبدیل شود، تعداد تأسیسات غنی سازی اورانیوم موجود را افزایش ندهد، فعالیت در تأسیسات آب سنگین اراک را موقتاً تعطیل کند، بازدید روزانه از تأسیسات نطنز و فوردو را اجازه دهد و همین طور باز دید از تأسیسات تولید قطعات سانتریفوژ، تأسیسات ساخت و نگهداری سانتریفوژ و باز دید از معادن اورانیوم کشور و ...

در مقابل تمامی این امتیازها، رژیم ایران توانسته است جلوی تحریم بیشتر را بگیرد، به هفت میلیارد از صد میلیارد دارایی مسدود شده خود دست پیدا کند، طرف مذاکره را متقاعد کند که تحریم علیه تجارت طلا و پتروشیمی را بردارد. همچنین توافق شده است که ایران به بخشی از قطعات یدکی برای ماشین سازی و هواپیما دست پیدا کند و مبلغ ۴۰۰ هزار دلار برای تأمین شهریه دانشجویان در خارج از کشور را دریافت کند. روشن است که این رژیم اسلامی بوده است که عقب نشینی کرده، در حالیکه مردم به درستی می پرسند که اگر رژیم می خواست پای چنین معامله نابرابری برود، میتوانست در جریان گروگانگیری سفارت آمریکا یا پیش از آنکه خمینی

ی نقدی سالانه که دولت پرداخت می‌کند در مجموع شامل مولفه های زیر است :

— حذف یارانه نقدی خانوارهای پر در آمد جهت کاهش کسری بودجه طرح هدفمندی یارانه ها

— افزایش یارانه نقدی خانوارهای کم در آمد.

— حذف یارانه نقدی پاره‌ای خانوارها و اختصاص درآمدهای صرفه جویی شده برای برنامه‌ای مانند توسعه پوشش بیمه تأمین اجتماعی با بهبود وضعیت مدرسه‌های مناطق محروم کشور.

— مشروط سازی پرداخت یارانه نقدی، مثلاً مشروط سازی به فرستادن همه کودکان ۶ تا ۱۸ سال به مدرسه .

— پرداخت یارانه نقدی فقط به یک سوم خانوارهای کشور.

— پرداخت یارانه نقدی به همه. (۲)

از این مولفه ها دولت جدید نظر مربوط به « حذف یارانه نقدی پاره‌ای خانوارها و اختصاص درآمدهای صرفه جویی شده برای برنامه‌ای مانند پوشش بیمه اجتماعی » برای « بهبود وضعیت مدرسه‌های مناطق محروم کشور » را به گونه زیر مورد سوء استفاده قرار داده است:

« طبق مصوبه مجلس شورای اسلامی در بودجه سال ۹۲ مقرر شده است که همراه از مصرف کنندگان گاز مالیاتی دریافت و در قبض های گزشتان ثبت شود که آموزش و پرورش آن را صرف ایمن سازی بخاری های غیر استاندارد مدرسه‌ها کنند، اما این اقدام نه تنها نشد بلکه سازمان هدفمندی یارانه ها این اعتبار را برداشته و صرف هزینه‌های خود کرده است. » (۳)

می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست. دولت حسن روحانی با سوء استفاده از همین سیستم صدقه پردازی و با وضع مالیات بر یک قلم از اقلام اساسی ای که حق همه مردم است و همه دولت های متعارف سرمایه داری به آن‌ها سوبسید (کمک‌های بلاعوض دولتی) میدهند، با یک تیر دو هدف را نشانه می رود. از یک سو بدون ایجاد ضوابط مشخصی سیستم صدقه پردازی که احمدی نژاد برای جلب بخش‌های فقیر جامعه بمنظور جذب آرای بیشتر و در واقع، جلوگیری از شورش تهیدستان، مورد استفاده قرار میداد، را به تدریج از بین می برد و از دیگر سو هزینه بیمه اجتماعی و کسری بودجه های بیت امام، نهادهای اطلاعاتی - امنیتی، بسیج و سپاه را با وضع مالیات های جدید و تهیدستی بیشتر اقشار کم در آمد و لایه‌های فقیر جامعه تأمین کند. آنهم در هنگامه ای که تنها یک قلم از ثروت‌های ملی ای که خامنه ای چپاول کرده است، طبق خبرگزاری رویترز (دو شنبه ۱۱ نوامبر) و اطلاعات خزانه داری آمریکا حدود ۹۵ میلیارد دلار بر آورد شده است، یعنی بخش بسیار کوچکی از دارایی‌های متعلق به آحاد جامعه که باید بدست توانای آن‌ها مصادره و به هدف ارتقاء سطح زندگی و رفاه اکثریت جامعه و با مدیریت خود آن‌ها بکار گرفته شود.

اقدام‌های ویرانگر دولت روحانی در از میان بردن سوبسید در شرایطی انجام می‌گیرد که یکسال پیش طبق گفته محمد رضا فرزین، دبیر هدفمندی یارانه ها « هدف این بوده است که اقشار پر در آمد از طریق « خود اظهاری » شناسایی و به تدریج از دریافت یارانه منصرف شوند و در آغاز نیز، حدود پانزده میلیون نفر چنین کردند، اما این رقم بعداً کاهش یافت..... در نظر است کسانی که یارانه های نقدی به ۵ تا ۱۰ درصد در آمد آنان بالغ می‌شود مشمول پرداخت یارانه نشوند و با حذف اقشار پر در آمد، انتظار می‌رود که میزان یارانه خانوارهای دریافت کننده افزایش یابد. » (۴)

از همین اظهار نظر محمد رضا فرزین تکلیف گوشه دیگری از دزدی های حکومت و دولت احمدی نژاد روشن می شود. طبق آماری که دولت روحانی در این هفته‌ها بر ملا کرده است مبلغ سه هزار میلیارد تومانی که چند سال پیش در دولت احمدی نژاد مفقود الاثر شد، بخش کوچکی از اختلاسهایی بوده که تا کنون ۱۸۳ میلیارد

دولت روحانی و معضل یارانه ...



اما دولت احمدی نژاد بر خلاف طرح اولیه، بر مبنای سیاست اقتصادی ی تبار مداری و مرید پروری، برنامه راهبردی عوام‌فریبانه صدقه پردازی را در پیش گرفت. برنامه‌ای که بدون هیچ ضابطه ی مشخصی مدت هشت سال به پیش برده شد. این برنامه با کمک های دولتی که امروزه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به جامعه می‌شود، هیچ شباهتی ندارد. پیش از بررسی یارانه و نقش آن در برنامه یک دولت متعارف بجاست نگاهی به برخی از شیوه‌های رویکرد دولت احمدی نژاد به مساله یارانه نقدی داشته باشیم تا بهتر بتوانیم مشکلاتی که او برای دولت حسن روحانی بجا گذاشته و زمینه های سوء استفاده ای که برای این دولت جدید فراهم کرده را بشناسیم.

برنامه یارانه نقدی احمدی نژاد بدین گونه بود که دولت صدقه ای را بین همه اقشار و طبقات اجتماعی تقسیم می‌کرد و همزمان با بالا بردن قیمت حاملهای انرژی و دیگر کالاها و خدمات از گیرندگان آن پس می‌گرفت. دولت مقاصد دیگری را هم بموارات برنامه یارانه نقدی جامعه عمل پوشاند. در بند ۴۸ قانون بودجه سال ۹۱ آمده است :

« اختصاص و پرداخت هر گونه وجهی برای اجرای قانون هدفمند کردن یارانه غیر از وجوه حاصل از محل اصلاح قیمت حاملهای انرژی و سایر کالاها و خدمات موضوع این قانون، ممنوع است. »

وجوه حاصل از اصلاح قیمت حاملهای انرژی قرار بود مقدار ۳۰ درصد آن یارانه تولیدی، ۲۰ درصد آن یارانه به شرکت های تحت نظارت دولت و پنجاه درصد دیگر را بصورت نقدی بپردازند.

بند ۴۸ قانون بودجه سال ۹۱ علاوه بر نشان دادن اختلاف بین مجلس و دولت این پرسش را مطرح می‌سازد که « پرداخت وجوه غیر از محل اصلاح قیمت حاملها » از کجا تأمین می‌شده است؟ دیوان محاسبات مشخص کرده است که « در سال ۹۱ برای اجرای هدفمندی تنها ۵۲ درصد درآمدهای هدفمندی از محل پیش‌بینی شده محقق شده است. » (۱)

اقتصاد دانان طرفدار حسن روحانی ۴۸ درصد دیگر را برداشت های شبانه دولت احمدی نژاد از حساب بانکها و تحت فشار قرار دادن بانک مرکزی برای چاپ اسکناس بر شمرده اند، امری که خود با افزایش نقدینگی موجب افزایش تورم شده است.

نظرات کارشناسان اقتصادی دولت حسن روحانی پیرامون استفاده از ۴۲ میلیارد تومان یارانه

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 – 511- 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوئد)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

تومان آن مشخص شده است. طبق همین آمار بدهی دولت به بانکها بیش از دو برابر و بدهی بخش خصوصی (بخش غیر دولتی) به بانک ها بیش از چهارده برابر شده است. از همین رو ست سراسیمگی دولت روحانی برای حل مساله اتمی و پیدا کردن راهی برای آزاد سازی دلارهای مسدود شده حاکمیت در بانکهای خارجی برای حل مشکلات بیت امام و دار دسته گوناگون سرکوبگر آن.

مردم آخرین اولویت رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی اند. رژیم بجای سوبسید (کمک های دولت به اقلام حیاتی مردم چون گوشت، شیر، نان، بنزین وووو) یارانه را مطرح کرد تا مفهوم سیاسی و اقتصادی آنرا از بین ببرد و با دادن پول نقد و همزمان با بالا بردن قیمتها به شکل های دیگر آنرا پس بگیرد. سوبسید اقلام حیاتی چیزی نیست که فقط بخشی از جامعه آنرا لازم داشته باشند، بلکه حق همه آحاد مردم است. این سوبسید که در زمان رژیم شاه هم وجود داشت کمکی بود به بالا بردن سطح رفاه عمومی، نه صدقه ای که دولت به میل خود بدهد یا ندهد یا به حیل گوناگون آنرا چپاول کند. این کمک دولتی (سوبسید) که از زمان بیسمارک صدر اعظم آلمان پایه گذاری شد، اقدامی بود در رقابت با برنامه ی سوسیالیست ها، جلب طبقه کارگر و جلوگیری از مهاجرت آن ها به آمریکا که دستمزد بالاتر بود ولی سیستم رفاه اجتماعی وجود نداشت. از آن پس تا به امروز، اما، این نیروهای سوسیالیست و برابری طلب بوده اند که از برنامه بیمه های اجتماعی و کمک های بلاعوض دولت به اقلام ضروری دفاع کرده و نگذاشته اند سرمایه داری لیبرال و پس از آن نئولیبرال که چهار اسبه در کاهش و نابودی سیستم رفاه اجتماعی می تازد، دستاوردهای دهه ها مبارزه آنان را از بین ببرد.

دولت هایی که در ایران سرکار آمده اند از سویی همان برنامه نئولیبرال را با کنترل زدایی ها، واگذاری بخش های دولتی به بخش های غیر دولتی (سپاه، بسیج، بنیادها، حوزه ها، آقا زاده ها ووو)، اخراج های دسته جمعی و بنگادشی کردن شرایط زندگی طبقات کار و زحمت را پیش برده و از دیگر سو با اختیارات مطلق که به بخش های غیر دولتی داده اند، نه تنها زمینه سرکوب همه نیروهای برابری طلب و آزادیخواه که مدافعین اصلی تأمین اجتماعی و رفاه عمومی اند را فراهم کرده بلکه اقتصاد تبار پروری و هرج و مرجی را گسترش داده اند که جز با واژگانی چون چپاول، دزدی، سرکوب و حق کشی به شیوه دیگری نمی توان آنرا توضیح داد.

با نظام صدقه پردازی رژیم باید با تمامی نیرو مبارزه کرد. این نظام مغازه بی در و پیکری است که هرکس در دایره قدرت به هر شکلی که می خواهد به آن دستبرد می زند. این سیاست راه بردی رژیم حاصلش جز تهی دستی بیشتر اقشار فقیر جامعه و سرپوش گذاشتن بر حق کشی های روز مره ای که جامعه را به آستانه ورشکستگی کشانده است، ثمره دیگری در بر ندارد. ما از حقوق همه مردم در داشتن صندوق تأمین اجتماعی و سوبسید (یارانه های دولتی) برای اقلام ضروری که برای رشد و بالا بردن استاندارد زندگی مردم ضروری است دفاع می کنیم. حذف چنین سوبسیدهایی در درجه نخست به کودکان، زنان و اقشار ضعیف و تهی دست جامعه زیان می رساند و باید با اتحاد و اراده واحد از آن دفاع کرد.

تحریریه سایت یازده نوامبر ۲۰۱۳

یاد داشت ها:

- ۱ _ بر گرفته از گزارش خبر نگار « گروه رسانه های دیگر » خبر گزارى تسنیم ۵ نوامبر ۲۰۱۳
- ۲ _ روزنامه اقتصاد ۵ نوامبر ۲۰۱۳
- ۳ _ روزنامه شرق، ۳ نوامبر ۲۰۱۳
- ۴ _ گفتگوی محمد رضا فرضین با تلویزیون دولتی ایران، ۲۷ دسامبر ۲۰۱۱

نگاهی به گزارش صدروزه دولت حسن روحانی و پنج چالش مهم پیش‌روی آن!

تقی روزبه

برطبق این تجربه سترون سازی جامعه، گشایش دیپلماتیک با کشورهای دیگر و تلاش برای گشایش اقتصادی در کنارکنترل فضای سیاسی و اجتماعی و اقدامات فزاینده چکانی، نظارت فوق العاده توسط دستگاه رهبری بر همه امور برای جلوگیری از آن چه حاکمیت دوگانه اش می نامند، اشاعه سیاست رعب و ترس در جامعه برای زائل کردن هرگونه امید به تغییر، حرکت باصطلاح همزمان با پدال گاز و ترمز، تقویت دولت پشت صحنه و نهادهای وابسته به آن، همه و همه بخشی از این مدیریت بحران است (و در یک کلام بکارگیری الگوی چینی در برابرالگوی شوروی سابق).

گزارش روحانی در کلیت خود اعم از گفته ها و ناگفته هایش، چه آن چه را که با آب و تاب برشمرد و چه آن چه را که عامدانه با سکوت از کنارشان گذشت، خود بیانگربرنامه ای است که قراراست دولت "تدبیرو امید" آنها را به پیش ببرد. ارانه این گزارش و لفاظی های پوپولیستی که در فضایی بدون چالش و توسط دوسه پرسشگرگزینشی و بدون حضورخبرنگاران سایررسانه ها صورت گرفت، حتی سروصدای حامیان پروپاقرصی چون زیبا کلام را نیز درآورد*2.

او در ارانه دو رکن اصلی گزارش خود با بیان گوشه هانی از این ویرانه، همه مهارت خود را برای پنهان کردن کل حقیقت بکارگرفت تا با مسخ ماهیت توافق صورت گرفته و ارانه تصویری یک جانبه از آن، نه حکومتی که تحت محاصره اقتصادی مجبوربه عقب نشینی و تن دادن به خلع سلاح ولو نسبی و لاجرم نوشیدن جام زهرشد، بلکه حکومتی که گویی درموقعیتی برابر به چانه زنی و معامله باصطلاح بردبرد پرداخته است ارانه دهد. در موردرکن دوم گزارش نیز با فراافکنی کامل و سرشکن کردن تمامی مسئولیت میراث یک سرزمین سوخته بر دوش دولت قبلی، کوشید که کل نظام و شخص ولی فقیه را از تیررس پاسخ گویی برهاند. گرچه افراطی ها و شماری از رقبای سیاسی اش، این گونه پرده برداری از آنچه را که میراث دولت قبلی است بی انصافی و سیاه نمایی نامیدند، اما آن تصاویرارانه شده تنها گوشه هانی از ویرانه بجامانده را به تصویرمی کشید. گزارش روحانی را اساسا باید در متن فراافکنی های فوق و چالش های پیش‌روی وی موردبررسی و نقد قرارداد. او آشکارا دو هدف را دنبال می کرد: در وهله نخست ارانه دلیل موجهی برای وعده های تحقق نیافته انتخاباتی خود و لاجرم پانین کشیدن شعله انتظارت مردم. در وهله دوم شکستن تمامی کاسه کوزه ها برسر دولتی که در حقیقت بیلان آن می توانست درعین حال کيفرخواستی باشد علیه کلیت نظام و شخص خامنه ای که قبل ازهرکسی باید پاسخی گوی خزانه خالی و صدها میلیارد حیف و میل بیت المالی و البته بسیاری از سیاست های تباه کننده دیگر باشد. تلاش روحانی برای تظهيررأس نظام و ابرازمکرررسپردگی خود به رهبرنظام و رهنمودهایش، جز پاشیدن خاک برچشم مردم و حقیقت نبود.

درحوزه اقتصادی درحالی که شاخص های اصلی بحران تکانی نخورده است و سخن از تورم بیش از 40% (و خوراکی ها 60%) و بحران بیکاری و خطرسونامی بیش از 8 میلیون بیکار ... درمیان است چیزی برای گفتن نداشت. گرچه او در لابلای سخنانش به جای پرداختن به شاخص های اصلی با اشاراتی به پرکردن سیلوهای خالی از گندم که وظیفه بدیهی و اولیه هردولتی را تشکیل می دهد، و با وعده دوبسته کمکی به مردم کوشید که به فقربیلان اقتصادی صدروزه خود رنگ و لعابی بزنند.

درمحورسوم یعنی گشایش فضای سیاسی و غیرامنیتی کردن فضا، شاخص های اصلی چون تشدید اعدام ها، عدم رسیدگی و آزادی زندانیان سیاسی و تشدید فشاربه آنها، مانعت ازانتشاررسانه های مستقل و یا حتی نزدیک به جناح اصلاح طلب و حتی توقیف شمارتازه ای به بهانه های واهی (هم چون روزنامه بهار)، تداوم سانسور در فضای واقعی و مجازی، ممنوعیت تشکل و تجمع های مستقل، بی اعتنائی به حقوق اقلیت های دینی و دگراندیش و یا اهالی مناطق تحت ستم مضاعف و فشاراجتماعی به زنان و جوانان...

گزارش روحانی پیرامون بیلان صد روزاول دولت خود بردو رکن اصلی استواربود: نخست توافق هسته ای موقتی که در دقیقه 90 با شش قدرت جهانی پیرامون پروژه هسته ای به سرانجام رسید؛ و دیگری ویرانه ای که او از دولت قبلی تحویل گرفت. تقابل(کنتراست) این دوعامل یکی "مثبت" و از جنس دست آورد و دیگری خرابه و خزانه خالی، کل صحنه گزارش را تحت الشعاع خود قرارداده و با تکیه بر "امید و آرامش" برانگیخته شده در جامعه، این امکان را برای او فراهم نمود تا سایر غرغه های خالی وعده های انتخاباتی خود را از چشم انظارپوشیده نگهدارد. گرچه واکنش ها نسبت به توافق هسته ای از حمایت کامل تا حمایت مشروط و تا مقایسه آن با عهدنامه ترکمن چای درنوسان است، اما نباید فراموش کرد که زمینه اصلی اقبال به آن دراین باور و پیشفرض عمومی نهفته است که گویا حل بحران هسته ای و شکستن تحریم ها و دورشدن سایه جنگ، به خودی خود می تواند موجب گشایشی در سایرمشکلاتی چون معیشت و انسداد فضای امنیتی- سیاسی هم بشود.

گزینش روحانی به عنوان برون دادانتخابات مهندسی شده در شرایطی رخ داد که نظام حاکم و در رأس آن خامنه ای و باندهای جناح اصول گرا درپی اعمال سیاست های دوره 8 ساله دولت احمدی نژاد دچاریک بحران حاد همه جانبه اقتصادی و سیاسی شده بود. بحرانی عنان گسیخته که در آن تورم و بیکاری و سقوط ارزش پول داخلی و رشد منفی و خزانه خالی، بهممن واردات و ورشکستگی تولیدات داخلی اقتداررژیم را به لرزه انداخته بود. محاصره اقتصادی و از جمله کاهش شدیدتولید و صدورنفت، تشدیدشکاف های درونی و نارضایتی گسترده عمومی آن هم در یک منطقه بشدت طوفانی، چرخه بازتولیداقتداررژیم را دچارگسست و عدم تعادل ساخته و رژیم را برسرردوای تشدید روند فروپاشی نوشیدن جام زهرقرارداده بود. البته از نوشیدن جام گریزی نبود، اما هنران ها این بود که سرانجام در بالاترین حلقه هرم قدرت با نوشیدن "داوطلبانه" جام زهر برآن شدند که خود مدیریت بحران و گذر از آن را بدست گیرند. در اینجا مجال پرداختن به بروز و ظهورآن چه که درنوشته ای دیگر از آن به عنوان روحانی کراسی نام برده ام*1 و رسالت و برنامه آن برای عبوراز بحران بیرون از حوصله این نوشته است، اما گشایش مناسبات دیپلماتیک از طریق معامله حول پروژه هسته ای که کانون حساسیت قدرت های بزرگ را تشکیل می داده است، برای گشودن انسداد شریان های نفت و مراودات مالی و بانکی کشوری که 80 درصد درآمدهایش مستقیما از طریق فروش نفت تامین می گشته است و درکنارآن جلب سرمایه های خارجی، درونمایه اصلی برنامه های روحانی را تشکیل می دهد. بقیه وعده های او مبنی برایجاد فضای کسب و کار و اشتغال و مهارتورم جملگی برگشودن همان قفل و تبعات حاصل از آن استواربود. گرچه به رفسنجانی (مردعبور از بحران ها) اجازه ندادند که خود رأسا برمصدراتورم به نشیند و این حسرت را در دل او باقی گذاشتند، اما درعوض تیم دستیاراو که از سالها پیش در قالب مرکزتحقیقات استراتیک مجمع مصلحت نظام در نمک خوابانده شده بودند، این امکان را یافتند که وارد صحنه انتخابات ریاست جمهوری و سکنداری قوه مجریه بشوند. البته واگذاری مدیریت گذر از بحران و میدان دادن به "مردان رفسنجانی" بدون اتخاذ یک سلسله تدابیراحتیاطی توسط خامنه ای به عنوان رهبری نظام و باندهای اصلی جناح حاکم نبود. آنها همچون گرگان باران دیده و داشتن تجربه و درسهای فروپاشی حکومت های توتالیتر در شرایط گشایش فضای باز، تمامی تدابیراحتیاطی را برای کنترل اوضاع و گذر از بحران با کمترین تکان، بکارگرفته اند:

جملگی حکایت از تداوم فضای امنیتی و اختناق بوده است. گرچه او با طرح ادعاهایی چون سریع القلم شدن ممنوع القلم ها و یا انتشارپیش نویس منشور حقوق شهروندی در دقیقه 90 کوشید که تصویربازگونه ای از این حوزه حساس و مورد انتظار عامه ارانه بدهد و مدعی کاهش فضای امنیتی درحوزه های فرهنگ و اجتماعی بشود که مشاهده آن ها نیازمندزده بین است. با این همه سرمایه و تأکیداصلی او بوجودآمدن امید و آرامشی است که بزعم وی درسطح جامعه در پی انتخابات خردانده و بویژه توافق هسته ای بوجود آمده است. و حال آنکه اگر از عامل روانی ناشی از توافق هسته ای و تأثیرهای اجتناب ناپیرآن برحوزه های گوناگون، که ماهیتا ناپایدار و گذراست بگذریم، واقعیت های تلخ و سرسخت زندگی هنوز تغییرمحسوسی را نشان نمی دهد. کانون نویسندگان هم چنان از تداوم سانسورفراگیر شکوه می کند، کارگران و فعالین کارگری هنوز از بیکاری و گرانی و عدم پرداخت دستمزد شکایت دارند و هراسان و خشمگین اند، زنان از کابینه تمام مردانه امیدگشایشی ندارند، فعالان محیط زیست از این که گزارشی پیرامون و خامت اوضاع زیست محیطی و آنچه که انجام شده و آن چه باید برای مقابله با آلودگی و تخریب محیط زیست آنهم در شرایطی که ریه کشور به تنگی نفس دچارشده و باران سمی و آغشته به اورانیوم رقیق شده هزاران نفر را به بیمارستان ها می کشاند و هوای مسموم تهران از مرزهای هشدارهم گذشته و سلامتی شهروندان بویژه سالمندان را تهدید می کند ارانه نشد. بهانی ها و سایر اقلیت های مذهبی و دگراندیشان هم چنان زیرمهمیزسنگین تبعیض و پی گرد قرار دارند و..... حتی یک منتقددرونی نظام مانندعلی مطهری نیز نیز بدلیل بی اعتنائی وزارت اطلاعات جدید در پی گیری عاملین شنوددفترش تهدید به اعتراض در صحنه علنی مجلس کرده است و وعده و وعیدهای آزادی برخی زندانیان سیاسی وابسته به نظام و اصلاح طلبان نیز بدلیل آن که حمل برضعف نظام نشود، مشمول مرورزمان و لابی گری پشت پرده شده است. هشدارعلنی رفسنجانی نسبت به تداوم حصر و خطربدنامی نظام در صورت پیش آمدناگواوری برای آنها نیز ظاهرا گوش شنوایی پیدانکرده است. نارضایتی ناشی از سکوت سنگین روحانی در این عرصه ها چنان بود که سخنگوی او ناچارشد اعلام کند پیگیری وضعیت آن ها بدور از رسانه ای شدن، توسط رئیس جمهور ادامه دارد.

بهرحال از تأثیرمقطعی عامل روانی توافق صورت گرفته با قدرت های بزرگ و امیدهایی که از قبل آن در گشایش اوضاع اقتصادی (که حتی برشاخص بورس های جهانی تأثیرگذاربود) و سیاسی برانگیخته شده است بگذریم، هنوز در واقعیت چیزی تغییر نکرده است.

در این میان نباید فراموش کنیم که برنامه دولت روحانی حتی اگر به ثمر هم به نشیند جز تداوم تعدیل ساختاری، آزادسازی قیمت ها و اقتصاددبازرینباید که در آن سود و رقابت حرف نهانی را می زند نیست. اعلام شکست طرح هانی چون هدفمندی یارانه ها و بنیادمسکن، ایجادارزتک نرخی برمبنای بازار (که عدم تخصیص نرخ ارزان تر به کالاهای حیاتی به معنای حذف سوبسیدهاست) و تغییرقانونی کار و افزایش قیمت کالاهای اساسی (ولو با شیبهی مناسب) و ارانه تسهیلات بیشتر به سرمایه داران برای افزایش تولید و ایجاد فضای کسب و کاربرای ایجاد اشتغال و ایجاد موازنه بین صادرات و واردات، خروج از اقتصادتک محوری و متکی به نفت، و جلب سرمایه گذاران خارجی چیزی جز تداوم بردگی و استثماربیشترکارگران و زحمتکشان و.. نخواهد بود. و این درحالی است که جناح رقیب هم و دولت غیررسمی که ستادرسمی خود را درقوه قضائیه برپا کرده است، به اقداماتی چون تصویب جوازازدواج سرپرست با فرزندخوانده و یا منشورحجاب دبیرستان ها و بستن روزنامه ها و تداوم فیلترینگ و نظایران ادامه می دهد. با این همه تحقق همان برنامه های اقتصادی و اجماعی دولت روحانی با توجه به ساختارقدرت در نظام جمهوری اسلامی با چالش های بزرگی همراه است.

روحانی از آرامش بین قوای سه گانه که قبلا تا شکایت علیه همدیگر هم پیش رفتند، سخن می گوید. گرچه این ادعا بخشن ناشی از اجماعی نسبی است که در حال حاضر برای حذف تحریم ها و گشایش های مالی و سیاسی معطوف به آن میان جناح های نظام

صورت گرفته است و بنابراین صرفا مشروط به آن عرصه است. باین همه علیرغم آن اجماع نسبی، بازم شاهدشد تضادهای رژیم درحوزه های گوناگون هستیم. مهندسی کابینه و فشارمجلس برای گزینش وزراء مورد نظر بویژه وزرانی که به حوزه های اجتماعی و فرهنگی و جوانان مربوط می شوند، احضاری درپی وزراء تأیید صلاحیت شده به مجلس و خط و نشان کشیدن خطبای نمازجمعه و خامنه ای و سپاه و سایر اصول گرایان افراطی همه نشان دهنده آن است که آنها حتی درشرایط اضطرار و درحال معامله با قدرت های بزرگ هم چنان از رقابت و کشمکش برای منافع انحصاری خود و تصاحب قدرت بیشترغافل نیستند.

5 چالش مهم پیشروی دولت!

1- پیش برد برنامه روحانی و رفسنجانی با موانع و چالش های عمده و تعیین کننده ای مواجه است: فقدان قانونیت و تمکین به آن توسط جناح ها در تقسیم قدرت و تعامل با یکدیگر شرط آرامش درونی نظام و نیز جلب اعتمادسرمایه ها است. اما این نیازسوزان هم چنان با سد ولایت مطلقه مواجه است. اساسا جمع شدن توأمان قانونیت و ولایت مطلقه ناممکن بوده و در ذات خود واجد یک پارادوکس تمام عیار است. باین ترتیب پیشبردان مستلزم تأسیس یک قدرت مشروط به قانون (و نه چون اکنون مشروط شدن قانون به آن)، یعنی همان چیزی که به سخن اعتدال گرایان و اصلاح طلبان ولایت مشروطه عنوان می شود، می باشد. امکان چنین خلع یدی از قدرت مطلقه در توازن قوای کنونی دور از ذهن است. ظرفیت ها و ساختارسیاسی و ایدئوزیک ایران اساسا با تجربه چین و روسیه و امثال آن متفاوت است.

2- از نظر اقتصادی پیشبردبرنامه های این جناح، بدون دست بردن به سرطان اقتصادغیررسمی و خارج ازکنترل دولت متعلق به بارگان ولی فقیه و سپاه و نهادهای امنیتی و نظامی و البته آن بخش از بورژوازی ممتازه ای که بیش از سایرلایه ها از قبل نزدیکی به قدرت و بهره منداز رانت فریه شده و به ثروت های نجومی دست یافته، ناممکن است. نظام مبتنی بر ولایت فقیه درایران دارای یک اقتصادسیاسی عظیم و خود ویژه کنترل ناپذیر، معاف از مالیات و حسابرسی هم چون اژدهای هفت سرهمه جا حاضر و بهره مند از امتیازات منحصر بفرد است (که وجود سی و چند اسکله خصوصی برای واردات و صادرات تنها نمایان گرگوشه ای از ابعاد انحصارات این مافیای سیاسی و اقتصادی است). وادار ساختن این اولیگارشی و هیولای غول پیکرسیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی به فواعتدبازار و قانون به شوخی می ماند تاسخنی جدی.

3- در کنارچالش فوق، ائتلاف رفسنجانی و روحانی با نهاد نیرومند و واپسگرای حوزه و روحانیت که با دیدارها و گزارش های مداوم وزراء دولت به آنها همراه است و بیش از رضی کردن آنها برتوقعاتشان می افزاید، هم چون مانعی بازدارنده در گشایش هرگونه فضای ولوکم رنگ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی محسوب می شود. خیز مراجع و روحانیون برای مداخله بیشتر در قدرت سیاسی و نارضایتی اشان از سخن وزیرارشاد مبنی برچاپ برخی کتب و یا رفع فیلترینگ فیس بوک و یا خشم حضرات نسبت به سخنانی که پیرامون رفع برخی محدودیت های کوچک دردانشگاه و یا حجاب و حضورزنان در مجامع عمومی گفته می شود، بخوبی بیانگر عمق این چالش پیشاروست.

4- سازش هسته ای به مثابه حلقه اصلی در فرایند پیشروی خود نیز با چالش های متعددی چه درسطح جهانی و چه در داخل همراه است. عبور از این چالش ها، مستلزم دادن امتیازات بیشتری از سوی رژیم نه فقط در حوزه هسته ای بلکه هم چنین در حوره های دیگر است که بدون آن ها دست یابی به گشایش پایدار دشوارخواهد بود. گرچه چنین امتیازاتی درفاز اول مطرح نشده اند اما وجود دارند و بتدریج مطرح خواهند شد. گذر از این چالش مستلزم نوشیدن جام و جام های

جدیدز هراست که به نوبه خود می تواند تعادل رژیم را بیش از پیش برهم زند.

5- کالبدشکافی از آن چه امید و آرامش خوانده می شود و چالش های نهفته در آن

روحانی در گزارش خود بارها از "امید و آرامش" ایجاد شده در مردم سخن گفتند. این واقعیت دارد که این روزها خبرهای زیادی در باره امکان گشایش اقتصادی به گوش می رسد. وزیر نفت خیر از دعوت غول های نفتی آمریکا و جهان به ایران و اشتیاق آن ها خبر می دهد. سخن از ایجاد اتاق بازرگانی بین ایران و آمریکا در ماه آینده است. رنو و پژو در اقتصادبحران زده فرانسه با آزاد شدن فروش قطعات خودرو به پایکوبی پرداخته و سهامشان در بورس ها بالامی رود و با حضور در نمایشگاه خودرو در ایران برآند که از دیگر رقبا سبقت بگیرند. آلمان با تکیه بر امتیاز سنت دیرینه رتبه نخست دادوستد با ایران به موقعیت مناسب خود در این بازار دلبسته است. ترکیه با توجه مزیت همسایگی بیش از همه در تلاش برای سبقت گرفتن از دیگران است. حتی امارات عربی هم دهانشان برای بردن سهمی از بازاری پولی ایران آب افتاده است... خلاصه مؤسسات مختلف اقتصادی جهان، آنهم دروانفسای بحران اقتصادی برای بهره بردن از این خوان نعمت از سروکول هم بالامی روند. ... اما در پس زمینه همه امیدها آن انتظار نامعلومی موج می زند.

آن امید و آرامشی که روحانی از آن سخن می گوید بخش ناشی از گشایش نفتی و برداشته شدن فاز اول تحریم ها و دور شدن خطر جنگ و کابوس فاجعه سوریه ای شدن ایران است. و بخش هم امید به گشایش های واقعی ناشی از گشوده شدن قفل دیپلماسی و تحریم. قسمتی هم از ناشی از بغض فروخورده، تراکم انتظارات برخاسته از وعده های داده شده، و انباشت مطالبات پاسخ نگرفته یک دوره طولانی است. این واقعیت دارد که جامعه ایران بر روی آتشفشانی از مطالبات سرکوب شده قرار دارد که هر لحظه در پی یافتن راه خروج و عرض اندام کردن است و بهمین دلیل بسیار سیاسی. بخشی از این "امید و آرامش" بدلیل هم پوشانی ولوموقتی سیاست های خارجی معطوف به گشایش مناسبات دیپلماتیک با خواست مردم در حوزه های چون حل بحران هسته ای و دور کردن فشار تحریم هاست که اساسا بردوش مردم وارد شده است. از همین رو طبیعی است که گشایش فوق امیدهایی را نسبت ببهوداوضاع اقتصادی و سیاسی برانگیخته است. اما اولاً دامنه این تأثیرات در قیاس با دامنه مطالبات سوزان محدود است و بخش مهمی از این انتظارات و امیدها غیرواقعی است. ثانیاً باندازه ای که این همسونی در حوزه سیاست خارجی معطوف به کاهش تحریم ها و تنش ها و خطر تهدیدهای نظامی وجود دارد، بهمان اندازه این همسونی در حوزه داخلی و چگونگی استفاده از این فرصت ها و گشایش دچار شکاف شده و در برابر هم قرار می گیرد. چنانکه می دانیم و اشاره هم شد، سیاست های معطوف به حاکمیت بازار و حذف یارانه ها و حمایت های اجتماعی و پرور کردن بورژوازی و چالاک کردن قانون کار بسودکار فرمایان، تنگناهای ناشی از دست اندازی اقتصاد غیررسمی، موانع موجود در برابر گشایش های سیاسی و اجتماعی در طی یک مدت نه چندان طولانی بر این همسونی ها و هم پوشانی ها و توهمات برآمده از آن پایان داده و موجب فعال شدن گسل های می گردد. بطور کلی عدم تناسب بین گشایش ها و دامنه مطالبات و انتظارات بهمراه بهبود شرایط برای فعال تر شدن این مطالبات، شرایط نوینی را بوجود می آورد که گسترش جنبش های مطالباتی و اجتماعی از پی آمدهای آن است.

نتیجه گیری:

الف- وقتی تعادل موجود یک رژیم استبدادی و ضد مردمی بدلیل انباشت بحران ها بهم می خورد و او مجبوری شود که تغییراتی در ساختار و سیاست های تاکتونی خود بوجود آورد، حتی با بکارگیری همه توانش برای مدیریت بحران و گذار با کمترین تکان، اما با تغییر شرایط بطور اجتناب ناپذیر پتانسیل ها و عوامل تازه ای خارج از اراده و کنترل آن ها، آنهم درجهان آشفته کنونی و در

منطقه ای بحرانی، فرصت هائی برای برآمدن پتانسیل های موجود در زیر پوست جامعه بوجود می آید. درک وضعیت و رصد کردن این فرصت ها و امکانات تازه و گفتگو پیرامون آن ها، و بهره برداری داری هوشیارانه از وضعیت تازه اهمیت بنیادی دارد.

ب- بستری پیشروی جنبش های توده ای عموماً از شکاف بین وعده ها و اوضاعی که تن به تغییر نمی نهد بوجود می آید. به عنوان مثال وعده های انتخاباتی و یا منشور شهروندی روحانی که آکنده از وعده هائی است که هیچ کدام آنها نه فقط در سیستم کنونی امکان تحقق ندارد بلکه در عمل خلاف آنها جریان دارد، منبع شکل گیری چنین بسترهائی هستند. تمرکز روی ایجاد و تقویت چنین بسترهائی برای بروز و عروج جنبش ها از سوی فعالین و بخش های آگاه تر و با تجربه تر جنبش های کارگری و زنان و دانشجویان و معلمان و جوانان و نیز همه دگرباوران و اقلیت ها اهمیت دارد. آرایش یافتن حول چنین مطالباتی توسط لایه ها و اقشار گوناگون طبقه کار و زحمت و نیز سایر بخش هائی که تحت فشار و سرکوب و قرار دارند و پیوند آنها با یکدیگر پیرامون مطالبات مشترک و فراگیر، کلید پایه پیشروی است. خوشبختانه برخی تحولات و مواردی که پیرامون برپائی کمپین ها و اعتراضات علیه تخریب محیط زیست و اعدام و سانسور و دانشگاهیان اعم از اساتید و دانشجویان و معلمان و با توسط کارگران حول مطالبات خودشان صورت می گیرد نمایانگر شتاب بیشتر فرایند آرایش جامعه حول مطالبات خود است و لو آن که نه هنوز بقدر لازم نیرومند نیست.

ج- دولت ها همواره شردن و ابزار سلطه طبقاتی و صرف نظر از سایه روشن های هر کدام از آنها، جملگی پاسدار جامعه هرمی- طبقاتی و تداوم استثمار سرمایه داری هستند و تازمانی هم که وجود دارند و تا لحظه فراهم آمدن شرایط لازم برای درهم شکستن ماشین سلطه، باید زیر فشار گسترده ترین اعتراضات مردمی برای تحمیل مطالبات خود قرار بگیرند تا زمانی که خود جامعه قادر باشد مستقیماً سرنوشت و اداره خود را بدست خود بگیرد و نیازی به حلقه های واسط و تفویض اختیارات و قدرت خویش به نخبگان نداشته باشند. مهم آن است که دولت ها و کارگران و زحمتکشان دچار آگاهی کاذب همذات پنداری با هیچ قدرت و دولتی نشوند.

د- دولت روحانی در بهترین حالت همان دولت رفسنجانی و یا خاتمی خواهد بود. نتیجه هردو نسخه را آزموده ایم و حاصل آن دولت احمدی نژاد بوده است. تجربه چندان دهه گذشته نشان میدهد که حرکت برمدار آزادسازی اقتصادی دامن زدن به شکاف های طبقاتی، به تناوب در آستین خود عوام فریبانی چون احمدی نژاد را می پروراند که با شعار "نان" و مبارزه علیه "فساد" تسمه از گرده زحمتکشان می کشد و هم به نوبه خود کسانی چون روحانی ها و خاتمی و روحانی ها را در آستین خویش می پروراند که با زبان کمتراکن و دادن شعار بازار آزاد و تنش زدانی ضمن آن که آنها نیز تسمه از گرده مردم می می کشند و وظیفه فرهم کردن شرایط باز تولید نظام دستخوش را بانجام می رسانند. باین ترتیب این آزادی و عدالت واقعی هستند که هردو ذبح می شوند. تنها با پیوند ناگسستگی نان (عدالت) و آزادی است که می توان از این حلقه معیوب خارج شد. جنبش های جدید و رهائی بخش اجتماعی شعاری پیوند ناگسستگی نان و آزادی را بر پرچم خویش حک کرده اند. تجربه بیش از سه دهه جمهوری اسلامی برای ترمیم موقعیت متزلزل خود، دستمایه مهمی برای کارگران و زحمتکشان برای برون رفت از این سیکل معیوب خواهد بود. برای اجتناب از طولانی شدن بیشتر بخش دوم این نوشته که به ارزیابی و پی آمدهای سازش هسته ای اختصاص داشت به نوشته بعدی موکول می شود.

03-12-2013

جنسیت و انقلابات

ترجمه هدایت سلطان زاده

نقد منقطع شده

جنسیت چه رابطه ای با انقلابات دارد؟ پیوند بین «جنسیت» و زن چیست؟ چرا رابطه بین جنسیت و مرد مهم است؟ اگر جنسیت کلاً بعنوان ساختاریابی اجتماعی تمایز جنسی فهمیده می شود، چه چیزی هویت های جنسیت یافته در بین فرهنگ ها و در طی زمان را توضیح می دهد؟ و در اندیشیدن در مورد جنسیت، چگونه یک مشاهده گر می تواند از طبیعی جلوه دادن و باهریمن نمائی مناسبات جنسیتی که عجیب و بیگانه بنظر می آید، احتراز کند؟ این سئوالات بشیوه بسیار برجسته ای در تغییرات سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه که با «انقلابات عربی» در بهار ۲۰۱۱ آغاز گردید، مطرح گردیده است.

انقلابات (برخلاف کودتا ها) فرآیندی طولانی هستند تا یک حادثه برجسته، که ریشه های آن به شرایط پیش از انقلاب برمی گردد و آثار آن به پیش و فراتر از تغییرات سیاسی در دولت فرا می رود. زنان در تمام جنبه های انقلابات عربی درگیر بودند و حقوق زنان بعنوان مشخصه ای از حقوق شهروندی، در بسیج دموکراتیک علیه رژیم های خودکامه و فاسد، نقش مرکزی داشته است. با اینهمه، جنبه های جنسیتی مبارزات سیاسی در منطقه، به سمبولیسم فرّار مساله «حجاب» کاهش داده میشود: «آنها بازنانشان چه رفتاری دارند؟»

سه نمونه زیر، یک نقش اصلاحی براین تقلیل گرایی ساده سازانه را دارند و این نمونه ها نشان می دهند که چگونه جنسیت بعنوان یک موضوع بنیادی، در تحلیل پویایی سیاسی معاصرو دموکراتیزه کردن نقش ایفاء میکنند. این نمونه ها نه فقط فعالیت های زنان و مردان را بعنوان فاعل، بلکه همچنین بررسی در اینکه چگونه ساختار های اجتماعی هویت و اقتدار، امکانات برای عملکرد افراد را شکل میدهند، روشن می سازد. جنسیت، سیاست را شکل میدهد. لیکن سیاست نیز بر جنسیت اثر می گذارد، و تغییرات سیاسی میتواند بر ساختاریابی متفاوت زن بودن و یا مرد بودن در یک جامعه در حال تغییر، تاثیر بگذارد.

باید بخاطر داشت که مناسبات پایه ای بین جنسیت و سیاست مهم است، زیرا در غالب این تحلیل ها «مسائل زنان» را از دیگر مسائل جدا کرده و پویایی جنسیت در رابطه با شرایط بومی و تغییر اجتماعی را نامرتبط با مسائل زنان تلقی میکنند. بهمین ترتیب، موضوع جنسیت خیلی راحت و آسان به موضوع زنان تقلیل می یابد، و نه در برگیرنده تحلیل اینکه چگونه نقش های اجتماعی (وایده های مرد محور و فمینیسم) توسط افراد ساخته میشود و نهاد ها نیز توسط همان افراد شکل داده میشوند. [1] تمرکز صرف بر زنان، میل به این دارد که نسبت به دامنه و ابعاد درگیری فعال زنان در دیگر جنبش های اجتماعی در هم تنیده (از جمله فعالیت در سطح توده ای) که ممکن است بر جنسیت متمرکز نباشد) بی توجه بوده و یا میزان دور بودن زنان از بسیج سیاسی (از جمله جنبش اعتراضی «جوانان» که غالباً پسر هستند) را نادیده بگیرد. الگویی که تصویری از زنان ارائه میدهد که صورانه رنج میبرند و یا بطور تاریخی علیه یک پدر سالاری بی تغییر و همگانی مقاومت میکنند، در بسیاری از نقاط جهان به کناری رانده شده است تا تحلیل پویا و مشخص تر بجای آن بنشانند، ولی خود آن نیز بیشتر با یک تفسیر نو-شرف گرا (نو اورینتالیست) سازگار است. زیرا چنین چهارچوب فکری محدود، عملاً برای کاوش جدی در باره زندگی زن امروز، و مناسبات جنسیتی و یا سیاسی ناکافی است، حالا میخواید این امر بصورت رسمی و یا غیر رسمی، چه در خاورمیانه و چه در هر نقطه ای از جهان بکار بسته شود.

زنان و اسلام

در سال ۲۰۱۱، لایلا احمد، کتاب جدید خود بنام «یک انقلاب آرام: ظهور دوباره حجاب از خاورمیانه تا آمریکا» را بر کار پژوهشی خود افزود که خود نقطه عطفی در باره سیاست های جنسیتی در جهان اسلام بود. پژوهش او تحت عنوان «زنان و جنسیت در جهان اسلام» (۱۹۹۲) هنوز مهمترین روایت تاریخی در مورد این موضوع بشمار میرود، و یاد نگاره «عبور از مرز» (سال ۲۰۰۰) کمک کرد که خواست زنان مسلمان برپایه تجربه شان بصورت مستندی تدوین گردد. اکنون دشوار می توان بخاطر آورد که حتی در سال های ۱۹۹۰، پژوهشگران از موانع فرهنگی بازدارنده، از جمله منع گوش دادن به صداهای زنان در مورد زندگی نامه شخصی آنان، شکوه داشتند. زمان انتشار کتاب جدید، کاملاً تصادفی بود. کتاب زمانی زیر چاپ رفته بود که طغیان عربی به موج می نشست. حوادث بهار

۲۰۱۱، از تونس گرفته تا مصر و یمن و فراسوی آنها، تقریباً همه را غافلگیر کرد. لیکن کتاب «یک انقلاب آرام» لایلا احمد، مربوط به بسیج کردن های غیر منتظره در خیابان ها نبود. بلکه پژوهش گسترده دیگری بود در باره معانی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حجاب.

همانگونه که خود لایلا احمد در «زنان و جنسیت» نشان داده است، دقیقاً در قرن نوزدهم بود که حجاب به موضوع بحث بر انگیز سمبل اسلام بعنوان یک مذهب و یک فرهنگ تبدیل گردید. در دوره ای از زمان که عصر امپریالیسم و ناسیونالیسم را بهم متصل می کرد، حجاب به سمبل های مختلفی تبدیل گردید: حجاب بعنوان مظهر زنان، فرهنگ، ستم، رهائی، پارسائی، سنت و قشری گری (فاناتیسم). با وجود این برداشت های متضاد از حجاب، یک معنای ثابت و مطلق از آن مستفاد می شود. ولی تحقیق در این زمینه موید این بوده است که هم شکل و هم معنی استفاده از حجاب در زمان و مکان، دائماً تغییر کرده است. با اینهمه، «حجاب» بعنوان یک علامت اختصاری دم دست در مورد مسائل مرتبط با جنسیت و اسلام در خاورمیانه و اسلام بکار گرفته شده است، و کتاب لایلا احمد گوئی درست در مناسب ترین زمان، امکان جلب توجه عمومی خوانندگان برای خود را پیدا می کرد. این کتاب در واقع یک تحقیق جامعه شناسانه و قوم شناسانه در استفاده امروزی از حجاب در مصر و آمریکا، بویژه در بین نسل تحصیل کرده و جدید زنان فعال مسلمان است که انتخاب آنان در پوشاندن سر خود، بخشی از ورود آنان به حوزه زندگی اجتماعی را تشکیل میدهد. و باز برخلاف انتظار، این کتاب، همچنین یک کتاب تاریخی است در باره رشد اسلام سیاسی در واکنش به شرایط سیاسی و اقتصادی جدید در مصر و در منطقه، و نیز بروز تازه هویت در بین مهاجرین مسلمان به آمریکا که در حوزه اجتماعی فعال شده اند. لایلا احمد با قراردادن دقیق استفاده جدید زنان از حجاب در یک تاریخ سیاسی امکان میدهد که به کارکرد جنسیت، بصورت یک تحلیل میان رشته ای نگریسته شود تا یک تحلیل ذات گرایانه (اسانسیاسم) از آن.

لایلا احمد بجای تمرکز تنها بر روی زنان، به کنکاش در تاریخ سیاسی جدید مصر، و واکنش زنان و مردان به فرنی از سرکوب دولتی و چندین دهه از سیاست های نتولیبرالی اقتصادی می پردازد که تحت پوشش مدرنیزاسیون توجیه میشود. جامعه اخوان المسلمین، که سازمانی است که رهبری آن تماماً از مردان تشکیل گردیده است، به مهمترین تجمع علیه حکومت مصر تبدیل شد. اخوان المسلمین به یک نقد فرهنگی از زاویه ای راست پرداخت که هویت متمایز اسلامی را در اولویت خود قرار میداد که علامت قابل شناخت در بسیج توده ای و همبستگی اجتماعی (ونه تساوی طلبانه) بود. لایلا احمد بطور دقیقی به یک تحلیل میان رشته ای می پردازد و بروز کشمکش میان نسل ها در دوره بعد از سقوط حسنی مبارک در مصر را بروشنی نشان میدهد: یک سازمان مخالف قدیمی با یک رهبری جا افتاده ای از مردان که تجربه ناچیز دموکراتیکی دارند، و نسل جوان مرتبط باهمی از فعالین دموکراتیک پسر و دختر، با چادر ویی چادرو با تشکل رسمی اندک، آنهم در برابر یک دستگاه امنیتی اصلاح ناشده ای که خواهان متحد شدن با هر جریان سیاسی است، بشرط آنکه حاضر باشد به وی مشروعیت دهد بی آنکه امتیازات اقتصادی و خودکامگی عمیقاً ریشه دوانده آنرا مورد چالش قرار دهد.

بموازات این تحلیل خود، لایلا احمد به بررسی ظهور جمعیت مسلمان در آمریکا میپردازد. برای این جمعیت، بسیج سیاسی آن برحول مسائل جامعه اسلامی، هویت و عدالت اجتماعی، و با تعهد به پلورالیسم محلی که با واقعیت های سیاست آمریکا در باره اقلیت ها مرتبط است، در همزیستی با هم قرار دارند. برای بسیاری از زنان مسلمان در آمریکا، بویژه در بین نسل دوم مهاجرین، حجاب یک انتخاب خود آگاهانه ای برای هویت متمایز و دوگانه مشترک برای مهاجرین به آمریکا بشمار می رود. از نظر این زنان، مشارکت در سازمان های اسلامی، هم در چرخه یک مکان مشترک برای فعالیت و ایدئولوژی برابر مدنی خواهانه را می گشاید، و هم امکان درگیر شدن در سیاست های جنسیت را فراهم می سازد که با درگیر شدن زنان در این سیاست های جنسیتی و چالش با آن، خود موضوع بحث بر انگیزی بوده است. یک چهارچوب مفایسه ای نشان می دهد که گزینه حجاب و سیاست های جنسیتی، در جهات چندگانه ای حرکت می کند. نه حجاب و نه دموکراسی یک امر اساسی در هیچیک از این اجتماعات و یا محلی بشمار نمی آید.

ادغام جنسیت و سیاست (اسلامی) در تحلیل لایلا احمد، ارائه نمونه واری است که از هرگونه تفکیک واز هم جدا سازی این مقولات در رابطه با حقوق زنان در کشورهای راکه غالب شهروندان حقوق اندکی دارند، باید حذر کرد. از اینرو ما شاهد یک چالش بنیادی آرام در موضوعاتی هستیم که کتاب لایلا احمد درارتباط با مطالعه انقلاب، در دموکراتیزه کردن و سیاست های جنسیتی در خاورمیانه امروز به آنها می پردازد. لیکن، ضمن اینکه کتاب لایلا احمد، یک مرور جامعی از تاریخ و جامعه شناسی معاصر در مورد گزینه حجاب از طرف زنان در مصر و آمریکا را ارائه می دهد، نمونه های زیر، به تحلیل

تنگانگ تر از تجربه پیکره سیاسی می پردازد که در آن سیاست خصلت جنسیتی یافته است و نشان می دهد که چگونه جنسیت (بعنوان مقوله ای از تمایز جنسی اجتماعاً ساختار یافته) تماماً با ساختار های رسمی و غیر رسمی روابط قدرت در همه حوادث طغیان های عربی ، عین بوده است. این نمونه ها همچنین امکان اینرا برای ما فراهم می سازد که محدودیت های فعلی بر پروژه دموکراتیک در فرآیندی را که در بسیاری از مکان ها در منطقه جریان دارد را، تشخیص دهیم.

جنسیت و سیاست

خود سوزی غم انگیز محمد بو عزیزی، نمونه ای از آن چیزی است که به آن اشاره شد. خود سوزی دست فروش خیابانی ، به اعتراض توده ای در سطح ملی منجر گردید که به سقوط حکومت بن علی منجر گردید و شعله های سرکش آن ، دیگر دولت ها در منطقه را فراگرفت که مسائل مشابهی در رابطه با نخبگان فاسد ، سرمایه داری همدست پرور، رکود اقتصادی و شیوه حکومتی خودکامه داشتند. لیکن بو عزیزی خود را باین دلیل به آتش نکشید که حق تلاش برای زیستن را از او دریغ کرده بودند ، بلکه باین دلیل آتش در جان خود افکند که بنا به ادعا ، زنی سیلی بر صورت او نواخته بود.

بو عزیزی برای کمک به مادر بیوه و عموی علیل (که در عین حال ناپدری او نیز بود) و خواهر و برادر خود ، با حواس جمع و با هشیاری در بخش غیر رسمی اقتصاد کار می کرد. هر از گاهی مأموران محلی پایپچ او می شدند. دستفروشی در خیابان ممکن است که در پیبیدی بوزید ، یک فعالیت قانونی یا غیر قانونی بوده است و مأموران شهرداری نیز در آنجا لباس هانی شبیه پلیس می پوشیدند. در شهری با نرخ بیکاری بالاتر از ۳۰ درصد و برای فرد جوان فاقد یک مهارت کاری نظیر بو عزیزی ، دستفروشی یکی از معدوم امکانات شغلی بود و فیدا حمدی ، خانم بازرس شهرداری ، می گفت که کار کردن بو عزیزی در آن محل را مدت ها بود که «تحمّل» می کرد. در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ ، بگو مگوی داعی بین آنها بوجود می آید. خانواده بو عزیزی مدعی بود که حمدی بصورت بو عزیزی سیلی زده و تفتی نیز بروی او انداخته بود. ولی خانواده حمدی منکر آن بود که حمدی با بو عزیزی بدرفتاری کرده است ، هر چند که برای «انجام وظیفه» اجناس بو عزیزی را مصادره کرده بود. حمدی اظهار داشته که با بو عزیزی بدرفتاری نکرده و قبل از وقوع آن حادثه نیز هرگز با او صحبت نکرده بود. حمدی همچنین گفته بود که او دستور جدیدی برای پاکسازی آن محل از دستفروش ها داشت و وقتی او خواست که اجناس وی را مصادره کند ، بو عزیزی او را گلاویز شد و او نیز پلیس را فراخواند. واقعیت آنچه که بین این زن ۴۵ ساله و بو عزیزی ۲۶ ساله گذشته است ، شاید هرگز روشن نگردد. روایت شاهدان عینی متفاوت از هم است ، و شاهدان درگیری بین یک مأمور اونیفورم پوش یک دولت رشوه گیر و خشن و یک فروشنده دوره گرد خیابانی نیز، شاید صلاح خود ندیده بودند که جزئیات حادثه را با خاطر بسیاریند. لیکن صرف نظر از جزئیات مورد بحث و اختلاف در مورد این حادثه ، داستان درگیری و روایت پیچ و تاب داده شده هویت های جنسیتی و سیاست در محل ، فی نفسه خود حائز اهمیت است. «مردمحو» پارسا (شریف و سخت کوش) در برابر یک زن نماینده یک قدرت فاسد دولتی در ملا عام دچار حس خفت و خواری می گردد. این همان داستانی بود که تظاهرکنندگان را براه انداخت و سرانجام حکومت تونس را بزیرکشید و آتش طغیان های عربی را بر انگیزت.

بنا به گفته ها ، بو عزیزی خود را زنده به آتش کشید ، زیرا زنی بروی او سیلی زده بود ، زنی که مأمور یک دستگاه دولتی سوء استفاده جو بود . در تونس دچار خودکامگی ، آزار و اذیت طبقه کارگر توسط عمال محلی که از طرف مقامات حکومتی مورد حمایت قرار می گیرند ، همواره یک امر قابل انتظار بود و بنابراین بطور ویژه ای تحقیر آمیز بحساب نمی آمد. در برابر ستم طبقاتی همواره یک نوع همبستگی وجود دارد. لیکن تعارض با سروری مردیت بو عزیزی ، ته مانده غرور او را نیز از او بر می گرفت و وقتی که دولت از باز پس دادن اجناس او امتناع کرد ، بو عزیزی ، ناپودی خود را به اعتراض عمومی مبدل ساخت. عمل او و سوء استفاده منکی به پشتیبانی دولتی که عکس العمل او را بر انگیزت ، وی را به فراتر از حد تحمل خود سوق داده بود.

فیدا حمدی دستگیر و سپس آزاد گردید و دومرتبه بنا به دستور رئیس جمهور بن علی دستگیر شد. بعد از سرنگونی بن علی ، فیدا حمدی نیز آزاد گردید. او روایت خود را گفت : وقتی او با بو عزیزی مواجه شد ، بو عزیزی سینه های او را چنگ زد. افکار عمومی تغییر کرد. حالا دیگر ، بی حرمتی به غرور مرد محوری ، با رفتار نا مناسب با حجب زنانه ، متوازن شده بود. [2] زنانگی عیف (محجوب و با وجدان) از خود در برابر حمله جنسی مردمحوری بدفاع برخاسته بود. چنین داستانی ، آشتی دشوار بازیگران متعارض باهم در سطح ملی را آسان تر می

ساخت. حمدی بعنوان بازرس شهرداری با لباس غیرنظامی ایکه بعد از بن علی جایگزین اونیفورم های پیشین شده بود، به سر کار خود بازگشت و سیاست های جنسیتی در حال تغییر حادثه حمدی - بو عزیزی ، در بین مسائل کلی نمایندگی انتخابات رسمی و شراکت در قدرت بین حکومت جدید و شهروندانی که انتظار شرکت در آنرا داشتند ، ادغام گردید.

فمینیسم از بالا هدایت شده دولتی در رژیم های خودکامه ، به بهترین وجهی خود را درگیری حمدی=بو عزیزی نشان میدهد. پیش از انقلاب دموکراتیک ۲۰۱۱ ، تونس یک دولت سرکوبگر پلیسی بود که در آن فضای بسیار اندکی برای مشارکت سیاسی ، خواه برای مرد و خواه برای زن وجود داشت، لیکن برای زنان یک برابری قانونی نسبی را فراهم می ساخت. زن پلیسی که بصورت یک مرد فقیر و شوربخت بتواند سیلی بزند ، بخشی از سیاست دولتی وارد کردن پاره ای از زنان در داخل یک دولت خودکامه بود. باین طریق ، یک فروشنده دوره گرد ، تحت تعقیب یک دستگاه امنیتی فاسد و سلطه طلب قرار می گرفت که در آن زنان (بعنوان عوامل همان دولت) در موضعی از قدرت قرار داشتند. تونس بن علی ، جامعه دموکراتیکی نبود (دولت به مردم قدرتی نمیداد و فقط مأموران او صاحب قدرت و اختیار بودند) و قدرت فردی زنان بعنوان عوامل دولتی ، ضرورتاً کمکی به روابط اجتماعی تساوی طلبانه نمیکرد و اصول و رفتار های پدرسالارانه ، در همزیستی با پیشرفت فردی زنان قرار داشت. از اینرو ، مرد ها در صورتی که سرکوب دولتی در پوشش زنانه ای (بصورت مأمور دولتی) بود، بطور مضاعفی تحقیر می شدند که (سیلی زدن) را میتوان شکل اجتماعی این تحقیر نامید.

لیکن بعد از گذار دموکراتیک صوری ، مأمور دولتی بدنام ، دوباره احترام پیدا کرده و بعنوان یک زن معمولی در سیاست اجتماعی جذب می شود: به او دیگر بیدیه یک عامل دولتی (مونث) در گذشته نمی نگرند ، بلکه این بار از او بعنوان یک شخصیت اجتماعی (جنس زن) نام برده می شود. همانگونه که بو عزیزی (بعنوان یک تبعه سیاسی) ، غرور مردمحوری بخطر افتاده خود را بمنابه آخرین علامت خواست احترام از طرف دولت می دانست ، حمدی نیز حرمت به حق زن را بعنوان یک دعوی برای ورود مجدد در دولت جدید و بعنوان یک تبعه جامعه (نفی سیاست های جنسیتی زیاده طلبانه) قرار داد. لیکن در این تغییر موازنه در اعتراض جنسیتی و تعهد به وظایف ، هیچگونه پیوندی با عاملیت دموکراتیک رهانی و یا برابری را نمی توان مشاهده کرد.

جنسیت و دولت.

در حکومت های خودکامه در خاورمیانه بطور ویژه ای، سنت جا افتاده ای وجود دارد که زنان را بعنوان اتباع سیاسی برابر ، ولی نه بعنوان شهروندان سیاسی واجد حق مشارکت در امور ، وارد سیاست های تجددطلبانه و سکولار در تحت کنترل دولت می کنند. [3] برنامه های برابری جنسیتی در حوزه قانون ، در دولت هائی که هیچ شهروند عادی ، واجد کوچکترین قدرت و اختیاری است ، خطر برهم زدن وضعیت سنتی مبتنی بر سلسله مراتب (از جمله سلسله مراتب مبتنی بر زن و مرد) را دارد ، بی آنکه در مقابل آن ، فرصت های جمعی (و نه صرفاً یک بلیط رقابتی برای پیشرفت فردی) جایگزینی را عرضه کنند. از سال های ۱۹۷۰ بعد ، پروژه های تجددطلبی سکولار، سیاست سرمایه داری نئولیبرال « ایجاد ثروت» را داخل پروژه های خود کرد که وسیله ای بوده برای افزایش نابرابری اقتصادی ، با امکان پیشرفت یک لایه کوچکی از نخبگان ، و با فقر فزاینده برای اکثریت جامعه (که با تمجید از فرد گرایی توجیه می شد). این تغییر بمعنی این بود که ثبات هویت طبقاتی نیز بواسطه یک ایدئولوژی رقابتی برای پیشرفت فردی درهم می ریخت ، بی آنکه یک هدف رهائی جمعی و یا برابری را در برابر خود قرار داده باشد.

اصول و آداب پدرسالارانه که غالباً توسط قانون نیز تقویت می شد ، بار ها و بارها توسط سرمایه داری لیبرال ، بموازات آزادی های بی کنترل بازار، برای حفظ نظم اجتماعی موجود مورد استفاده قرار گرفته است. ایدئولوژی آزادی بی مهار اقتصادی ، به ایدئولوژی کنترل اجتماعی بعنوان یکی از الزامات جنبی خود دامن زده است. نظام های اجتماعی سرمایه داری جدید، برغم امکان بروز پاره ای از بی بند و باری ها ، غالباً خانواده را بعنوان کانون و مرکز طبیعی قیود و تعهدات برای همه قرار می دهد. لیکن پدرسالاری ، متضمن سلطه مرد نیز هست. پدرسالاری یک سیستم مبتنی بر سلسله مراتب برای همه ، از رابطه جنسیتی گرفته تا پیر جوانی ، طبقه و نژاد را نیز در بر می گیرد. موقعیت پدرسالاری ، با جایگاهی که که پدرسالار در الگوی خانواده دارد، تغییر پیدا می کند. اگرچه پدر سالاری ، هویت های اجتماعی بی انعطاف و محدودی را عرضه می کند ، لیکن جایگاه هر فردی در ساختار مبتنی بر این سلسله مراتب ، اساساً جایگاهی پویا و دینامیک است . عبارتی دیگر ، فرد پدر سالار بدینا نمی آید ، بلکه پدرسالار میشود.

دردون یک سیستم پدرسالار، مرد ها همانند زن ها، شدیداً به هویت دوگانه ای گره خورده اند: معادل دوگانگی متضاد زنانه مادر- روسپی، تقابل دونقش حامی و پدرسالار درمرد، یا قربانی کننده و جنایتکار است. اعمال یک فرد در برابر جنس مخالف، بسته پابنده درداخل یا بیرون از مرزهای پیوند های خانوادگی قرارداشته باشند، بطور متفاوتی تفسیر خواهد شد. پدرسالاری فقط شکلی از سلطه نیست، بلکه سیستمی از بازتولید اجتماعی است. در درون یک خانواده، یک زن، یک مادر و یا مادر بالقوه است. در خارج از خانواده، یک زن، یک روسپی بالقوه است. در داخل خانواده، یک مرد هم حامی خانواده است و هم یک پدرسالار. در خارج از خانواده، یک مرد هم، یک هرزه احتمالی و یا یک قاتل بالقوه است. وابستگی خانوادگی است که این تفاوت ها را بوجود می آورد.

نظام پدرسالاری، به روابط خویشاوندی محدود نمی گردد. دامنه آن می تواند به جمعیت تبعه دولت نیز گسترش یابد [4]. پیشرفت صرفاً سمبولیک برخی از زنان می تواند تحت حمایت دولت پدرسالار انجام گیرد. تهدید بنیادی برای نظام پدرسالار (چه در درون دولت و چه در داخل خانواده) نه از جانب قدرت (بعضی) از زنان وفادار به نظام پدرسالار، بلکه از طریق مشارکت دموکراتیک و درخواست برابری مدنی بوجود می آید. شهروندانی که چنین خواسته هائی را عنوان می می سازند، با خطر پرتاب شدن خود به بیرون از مرزهای تحت الحمایتی خانوادگی دولت پدرسالار مواجه هستند و ممکن است که بعنوان یک خطر محتمل نسبت به خانواده سیاسی تلقی شوند. خارج از مرزهای تعریف شده وابستگی، هر زنی یک فاحشه احتمالی و یک مرد، یک تروریست احتمالی است.

در سال ۲۰۱۱، میدان تحریر، به سمبل بین المللی مثبتی برای توانایی اعتراض صلح آمیز و پائین کشیدن یک دیکتاتور تبدیل گردید. ولی در سال ۲۰۱۲، میدان تحریر به سنگر دفاعی و تلافی جویانه سمبولیک پدرسالارانه ترین نظام میدل شده بود. اشکال گوناگون حملات و آزارجنسی خشن و رویه تزیاید در اطراف میدان تحریر، با الگوی مشابهی همراه بوده است: یک زن رادر تمامی این موارد و بطرز مشابهی از همراهان خود جدا کرده و انبوهی از مردان مهاجم، لباس های وی را کشیده و دست در بدن او می کشند. مهاجمین به عمد او را دچار گیجی و آشفتگی می کنند و او نمیداند که آیا کسانی که فریاد می کشند آیا به نجات و کمک او آمده اند یا نه! [5] در دوره جنسی مبارک نیز حملات مشابهی علیه زنان صورت می گرفت و گروه های فعال بر صحت وقوع آن گواهی داده اند که از طرف جنایتکاران موسوم به «بلتقیه» انجام می گرفت که تحت حمایت نیرو های امنیتی قرار داشتند. زنان معترض در معرض حملات جنسی و هم آهنگ شده ای قرار داشتند و هدف آنان این بود که زن هارا از مکان های اعتراض بیرون برانند و همانگونه که یکی از قربانیان، گفته یکی از افسران را ذکر می کند: «شما یاد میگیرید که ازاین پس در تظاهرات شرکت نکنید». [6] دولت، زنی را که بخاطر چالش علیه نظم دولت پدرسالار، بدینگونه تنبیه و مجازات شده است، وادار به اطاعت می کند. و این شکل از مجازات زنان بطورضمنی القاء می کند که دولت پشت سر آن قرار دارد (مردانی که نظام موجود را به چالش می طلبیدند، بشیوه متفاوتی مجازات می شدند). بعضی از مردها گفته اند که در دوره رژیم مبارک، آنها برای مشارکتشان در گروه های مهاجم در سایه «بلتقیه» علیه زنان، پول می گرفتند و بعد از انقلاب نیز بهمان شیوه در استخدام درآمدند و پول می

گرفتند. [7] تنها تفاوت عمده در بین حملات دوره مبارک و بعد از انقلاب، بنظر می رسد که در عبارت پردازی های حمله کنندگان است. در میان حمله، ضمن پاره کردن لباس زن، مردی که دست در بدن زن موردتهاجم کرده است، به او می گوید که «ترس، من از تو پشتیبانی میکنم» یا «تو مثل خواهر من هستی!» [8] چنین کلماتی، قربانی را دچار گیجی می کند. او نمی تواند فعالین خوش نیت مخالف آزار زنان را از مرتکبین این حملات تشخیص دهد. این امر همچنین، مرزهای نظام پدرسالاری را مه آلود می سازد. از چه زمانی مجاز بوده که یک مرد علناً دست در بدن خواهر خود بکند؟ هویت های روشن سیاسی و هویت های بهم گره خورده خانواد در دولت پدرسالار مصر، بواسطه یک انقلاب ناتمام مورد چالش قرار گرفته است، لیکن جامعه سیاسی فعلی، ملغمه غلیظی ایست از دموکراتیزه کردن، دسته بندی ها، و دستگاه امنیتی که از اعمال خود پشیمان نگردیده است.

پیش از انقلاب مصر، اعمال کنندگان قدرت دولتی، نماینده یک نظام خانواده ای دولت پدرسالار بودند. تظاهرات ضد دولتی، در خارج از مرزهای خانوادگی قرارداشت و بهمین دلیل، براحتی تحت پوشش تحریک جنسی و سیاسی هدف تهاجم قرار می گرفتند، و بنا به منطق هویت های پدرسالاری، به زنان شرکت کننده در تظاهرات به چشم روسپی می نگریستند. بعد از قیام ۲۰۱۱، «شورای عالی نیروهای ارتش» بنام انقلاب و مردم حکومت کرد. انتخابات برگزار شد و محمد مورسی بعنوان رئیس جمهور، رسماً قدرت را بدست گرفت. ارتش از حکومت کنار کشید، ولی سیستم امنیت دولتی (یعنی «

دولت واقعی» در درون دولت) همچنان اصلاح نشده باقی ماند. حملات هدفدار به زنان شرکت کننده در تظاهرات همچنان ادامه یافت و بر تعداد حملات علیه زنان بیشتر از پیش افزوده شد. ولی این بار عبارت پردازی ها در این حملات رنگ عوض کرد. اکنون قاتل ها و آدم کش ها، بنام «حمایت» از «خواهران»، زنان را مورد تهاجم قرار می دادند. باند های تحت حمایت دولت، چنین وانمود می کردند که آنها دارند «مانع» از حمله مردانی در داخل جمعیت میشوند، که دنبال هدف های غیرسیاسی و جنسی هستند. پاره ای از زنان جان بدر برده از این حملات، گفته اند که دسته کوچکی که بین خود تباری کرده بودند، آنها را از داخل جمعیت بیرون کشیده و بعد آنها را برده و در جاهای دیگری آنان را تک تک مورد تجاوز جنسی قرار می دادند. [9] تنش مابین یک نظام دولتی پدرسالار، و خواسته های دموکراتیک شهروندان، باهمدیگر آشتی ناپذیر بودند و دشوار است که در بلبشوی رقابت بین این دسته های رقیب، خواسته های دموکراتیک شهروندان را با آنان آشتی داد. ولی روشن است که قدرت در دست چه کسانی است. اکنون قاتل ها به قربانیان خود می گویند که «ما همه دموکرات هستیم! ما همه یک خانواده ایم!» ولی ما همه یک خانواده ای هستیم که در آن ارتکاب همه چیز برای ما مجاز است، و شما باید بترسید!

زنان و مردان

یکی از زنان شرکت کننده در ۲۳ نوامبر ۲۰۱۲ روایت می کند که توسط یکی از حمله کنندگان بخود نجات داده شد. او به میدان تحریر آمده بود که به قانون اساسی جدید پیشنهاد شده اعتراض کند. بعد از حمله پلیس با گاز اشک آور، او را از بقیه دوستانش جدا کردند. ناگهان او توسط باند عجیب و غریبی از مرد ها محاصره شد. لباس های او را کشیدند و شروع به دستمالی به بدن و آزار جنسی او کردند و سپس وی را برهنه به یکی از معابر میدان هول دادند و خواستند او را بداخل مغازه ای بکشند که صاحب مغازه حاضر نشد در مغازه او باز کند و بعد او را به محوطه ای که محل زباله ها بود کشانند. او نامیدانه به مهاجمین خود که در برابر او ایستاده بودند، التماس می کرد. رو به یکی از مردهائی که بنظرش «جسور و شجاع» بود، ناله می کرد که آخه من یک مادرم، من یک مادرم! این اقدام او اثر کرد و آن مرد ناگهان کمربند خود را در آورده و با فریاد به بقیه مردها یورش برد که «من نمی گذارم به او دست بزنید... من نمی گذارم به او دست بزنید» تا که او توانست خود را خزیده به حیاط بیمارستانی کشانده و به آنجا پناه ببرد. [10]

این زن با تاکید، شهادت به داستان آشنای آنچه که بر سر وی آمده و داستان نجات خود داده است. ولی آنچه که در این تغییر ناگهانی در ارزش های اجتماعی پدرسالاری، می توان استثنائی بحساب آورد، امکان دشوار استقرار مجدد پدرسالاری است. زن از مرد تمنا کنان میخواهد که او را بعنوان یک مادر برسمیت بشناسد و نه یک روسپی. و او مرد را بعنوان یک حامی و پشتیبان شرافتمند برسمیت می شناسد و نه یک جنایتکار. پذیرش قرائت خیرخواهانه ای از هویت های جنسیت یافته پدرسالاری مرد محور از طرف زن، مناسبات او با دیگر مردان در اطراف یک مرد را دگرگون می سازد. زیرا این مردان برای موقعیت قابل انکاء بودن خود بعنوان یک پدر سالار و بعنوان پشتیبان در امنیت و آسایش زن را به مخاطره می اندازند. لحظه ای پیش او یکی از همان مردان بود و زن، بیرون از چهارچوب تعهدات او قرارداشت. لحظه ای دیگر، همان مردان اطراف او، خود به خطر و تهدیدی نسبت به نظام پدرسالار تبدیل شده اند. در هر دوکی این حالت ها، فضائی برای برابری وجود ندارد.

زن از دست حمله کنندگان خود گریخته است، ولی احتمال استقلال و شهروندی برای زنان مردان، درست همانند لباس تکه و پاره شده همان زن است.

دموکراسی، انقلاب و مسأله ی پدرسالاری

بنابراین، جنسیت به چه شکلی با انقلابات مرتبط است؟ اگر جنسیت، تمایز جنسی اجتماعاً ساختاریافته است که بطور روز مره ای از طریق عمل و عرف و نهاد های اجرایی آن تجربه میشود، آنگاه رابطه بین جنسیت و سیاست، یک امر بنیادی خواهد بود. و این رابطه در دو مسیر حرکت می کند: نه جنسیت منحصر بخود و دافع سیاست است و نه سیاست منحصر بخود و دافع جنسیت، و نه هیچیک از آنها به تنهایی عامل مطلق و تعیین کننده هستند. جنسیت، مناسبات سیاسی و هویت های ذهنی همه بازیگران سیاسی را اشباع میکند. تغییر سیاسی جمعی، فرجه های تجربه فردی و ازجمله واقعیت ها و انتظارات جنسیت یافته را در جهت دیگری قرار می دهد. اصول و نورم های جنسیتی، بویژه در دوره های تغییرات بزرگ انقلابی، لرزان و بی ثبات می گردند. همانگونه که ارسطو دیر زمانی پیش گفته بود، اگر دولت در معرض تهدید قرار



رادیو- تلویزیون برابری ، تریبونی است برای درهم شکستن دیوار سانسور و اختناق برای انعکاس ظنن مبارزات کارگران و همه مزدبگیران، بیکاران، محرومان، زنان، ملیتها، اقلیتهای قومی و مذهبی، جوانان و روشنفکران ایران و ... که برای آزادی و برابری پیکار میکنند !

برنامه های تلویزیون برابری روی شبکه جهانی اندیشه به ترتیب زیر از ماهواره های هات برد و تل استار پنج پخش می شود:

هر یکشنبه از ساعت هفت و نیم بعد از ظهر به وقت ایران ، پنج بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی و هشت صبح به وقت لس آنجلس .
تکرار برنامه : روز دوشنبه ساعت یازده و نیم صبح بوقت ایران ، نه صبح بوقت اروپای مرکزی و 12 شب (یکشنبه) بوقت لس آنجلس .

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید ، میتوانید از طرق زیر نیز برنامه های تلویزیون برابری را مشاهده کنید:

اینترنت :

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون اندیشه

www.andishehnews.com

2- به صورت آرشیو ، در سایت رادیو - تلویزیون برابری و نیز سایت راه کارگر :

www.radiobarabari.com

<http://barabari.tv>

www.rahekaregar.com

گیرد، پایه های نظام خانوادگی تحت حمایت آن دولت نیز متزلزل خواهد شد. فیلسوف یونانی ، در بیان منشأ شهر (دولت شهر خود (مدیر) گفته بود که نخستین شکل اجتماعی مناسب مابین انسان ها ، مبتنی بر بازتولید و خویشاوندی بوده است. لیکن در رابطه با سیاست ، « دولت بنا به سرشت خود ، آشکارا به خانواده و فرد تقدم دارد ، زیرا کل بر جزء اولویت دارد» [11].

پدرسالاری فقط ویژه جوامع با اکثریت مسلمان نیست ، و دولت های خودکامه پدرسالار تنهادر خاورمیانه وجود ندارند. ارزش های اجتماعی پدرسالاری می تواند در جوامع دموکراتیک نیز وجود داشته باشند. ولی این ارزش ها بطور اجتناب ناپذیری زیر فشار قرار خواهند گرفت ، چرا که پروژه دموکراتیک ، نه تنها در درون دولت ، بلکه همچنین در ذهنیت های جنسیتی در حال تغییر شهروندان نیز بسط و تعمیق می یابد. اگر ما دموکراسی را نه فقط بعنوان یک شکلی از حکومت ، بلکه بعنوان شکلی از مذاکره پلورالیستی در بین شهروندان دریابیم ، آنگاه انتخابات رسمی (فورمال) برای تحقق دموکراسی کافی نخواهد بود. بدرجه ای که هر گروه از شهروندان ، خود را منحصرأ ذیحق برای تعیین سیاست دولتی برای همه بدانند ، بهمان میزان نیز وجود دموکراسی زیر سؤال خواهد بود. بهمین ترتیب ، بدرجه ای که نظام اجتماعی پدرسالار ، در چهارچوب سیاسی بعنوان یک امر طبیعی پذیرفته میشود، دموکراسی و شهروندی نیز ناقص و نا کامل خواهد بود.

دموکراسی نیز همانند انقلاب ، پروژه بلند مدتی است. و همانگونه که بسیاری از تجربیات تاریخی نشان می دهند، نخستین مبارزات محلی ، غالباً خونین بوده و عوارض آن با بسیاری از حقوق اتباع و شهروندان خود در تعارض می افتد. شاید این غیر قابل انتظار نباشد ، ولی نباید آنرا نادیده گرفت و در برابر آن باید ایستاد. قدرت پدر سالار ، پنهان در بسیاری از اشکال ، حضور آرامش بخشی دارد و برای کسانی که در درون مرزهای خانوادگی آن قرار دارند ، احساس امنیت می دهد. مبارزات انقلابی برای حقوق شهروندی برابر و مشارکت سیاسی ادامه دارد، هر کسی باید اینرا خوب بخاطر داشته باشد.

زیرنویس ها :

- [1] [1] These problems of interpretation are not confined to research on Muslim-majority societies, but are epistemological issues prevalent across women's and gender studies. See Joan Wallach Scott, *Gender and the Politics of History* (New York: Columbia University Press, 1999).
- [2] [2] New York Times, January 21, 2011; al-Sharq al-Awsat, [2] February 2, 2011; Michael J. Totten, "The Woman Who Blew Up the Arab World," *World Affairs*, May 17, 2012
- [3] [3] See Hoda Elsadda, "Egypt: The Battle Over Hope and Morale," *Open Democracy*, November 2, 2011
- [4] [4] Social norms of honorable defense of the public good (gad'ana) vs. bullying enforcement of arbitrary authority (baltaga) apply inside and outside the family, and to men and women. See Farha Ghannam, "Meanings and Feelings: Local Interpretations of the Use of Violence in the Egyptian (Revolution)," *American Ethnologist* 39/1 (February) 2012
- [5] [5] Documentation can be found in "Sexual Assault and Rape in Tahrir Square and Its Vicinity: A Compendium of Sources, 2011-2013," prepared by the Nadeem Center for Rehabilitation of Victims of Violence and Torture, Nazra for Feminist Studies and the New Woman Foundation (February 2013), available online at <http://www.nazra.org/en>
- [6] [6] Magda Adly, quoting a policeman's statement regarding attacks on women during the May 25, 2005 protests, in "Sexual Assault and Rape," p. 5
- [7] [7] Magda Adly, quoting a policeman's statement regarding attacks on women during the May 25, 2005 protests, in "Sexual Assault and Rape," p. 5
- [8] [8] "Sexual Assault and Rape," p. 5
- [9] [9] Ibid., pp. 19-21, 24-26
- [10] [10] Testimony of survivor, "Sexual Assault and Rape," pp. 24-26
- [11] [11] Aristotle, *Politics*, Book I, ch. 2, paragraph 1253a, lines 19-20.

در گرامیداشت ۱۶ آذر، روز دانشجو!



جنسیتی، تفکیک جنسیتی کلاسهای درس، تفکیک جنسیتی در بیش از ۶۰۰ رشته دانشگاهی، برچیده شدن انجمن های صنفی دانشگاه ها و انتصاب گسترده رؤسا، همگی بخشی از توطئه ضد فرهنگی و ضد علوم انسانی و آگاهگری بوده است که جمهوری اسلامی از آغاز کمر به انجام آن بسته بود.

اکنون که از حرکت اعتراضی ۱۶ آذر ۳۲ شصت سال گذشته است، خواست های برحق آنزمان همچنان تحقق نیافته و در، ما به دلیل سرکوب خشن پس از حوادث خرداد هشتاد و هشت، با جنبش دانشجویی چندان فعالی که بتواند رو در رو با نظام، خواسته های صنفی و سیاسی خود را پیش ببرد، رو برو نیستیم، اما پتانسیل پنج میلیونی دانشجویی در دانشگاه ها را شاهدیم که با ۱۶ آذر ۳۲ قابل مقایسه نیست، پتانسیلی با ظرفیت بسیار بالا و ره توشه ای سرشار از تجربه سیاسی مبارزاتی. همان پتانسیلی که هنوز کابوس خیزش آن حاکمان جنایت پیشه را رها نکرده و آن ها در همین هفته گذشته با توقیف نشریه «رمنه» دانشگاه علم و صنعت به خاطر چاپ شعری از رضا براهنی که در گذشته چهار بار تجدید چاپ شده بود، احضار ۱۹ تن از دانشجویان به کمیته های انضباطی به دلیل نواختن گیتار یا بازی ورق و احضار تعدادی از دانشجویان دختر دانشگاه علم و صنعت با دستاویز «ایجاد سر و صدا» همچنان وحشت خود از جنبش دانشجویی را به نمایش گذاشتند.

در شرایطی که دولت حسن روحانی داعیه ایجاد فضای باز در مراکز آموزش عالی را دارد، طرح برچیدن کلیه ارگانهای امنیتی - نظامی از محیط دانشگاه ها و سپردن امور به نهادهای مستقل دانشجویان و استادان، خواست تشکل مستقل دانشجویی و، خواست بستن دانشگاه های پولی و خصوصی و اجرای آموزش رایگان تا بالاترین سطوح، برقراری مجدد رشته های علوم انسانی و تمامی رشته هایی که حذف آن ها به تبعیض و نابرابری بین دانشجویان دختر و پسر منجر شده است، لغو کامل تفکیک جنسیتی و سهمیه بندی جنسیتی، پیشبرد بحث حقوق برابر و مداخله برابر دانشجویان پسر و دختر در همه امور صنفی و سیاسی، بازگرداندن همه دانشجویان ستاره دار، استادان اخراجی دوره های گذشته و احقاق حقوق آنان، برکناری همه نور چشمی ها و رؤسا و مسئولین انتصابی دانشگاه ها از جمله مطالباتی است که دانشجویان میتوانند بر تحقق فوری و بدون اما و اگر آن ها پافشاری کنند.

دانشجویان در عین حال بمثابة بخشی از جنبش های اجتماعی، به دلیل ارتباطات گسترده و نقش آگاهگری خویش میتوانند در بر ملا کردن سیاست های عوام فریبانه دولت ها، نقش مخرب خصوصی سازی ها، نقش مخرب دولت های تا کنونی در نابودی صنایع ملی و آسیب هایی که انحصارات سپاه، بسیج، بنیادها و بیت امام در نابودی منابع ملی، حمایت از سازمانهای تروریست شیعه و تحریک جنگ مذهبی دارند، نقش ویژه خود را ایفا کنند. وضعیت بی نظیر دانشجویان به خاطر پایگاه اجتماعی گسترده در تمامی لایه ها و طبقات اجتماعی نقش ویژه آن ها را بعنوان لولای اتصال جنبش های اجتماعی در پیوند با خود سازمانیابی کارگران و زحمتکشان برجسته می کند. در شرایطی که کشاکش بین دولت «اعتدال» و خامنه ای و محافظه کاران ادامه دارد، موقعیت مناسبی فراهم شده است تا دانشجویان در دو سطح پی گیری مطالبات اخص خود و پیوند آن ها با مطالبات دیگر جنبش ها نقش پیشگام و آگاهگر خود را با جدیت پی بگیرند.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

آذر ۱۳۹۲

با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که در تبنای امپریالیسم انگلیس و آمریکا و با همکاری سلطنت و ارتجاع مذهبی به ثمر رسید، مرحله جدیدی در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استبدادی مردم ایران شکل گرفت. مرحله ای که به حرکت اعتراضی قهرمانانه دانشجویان در ۱۶ آذر همان سال و جان باختن سه دانشجو: قندچی، رضوی و بزرگ نیا و دستگیری و شکنجه صدها نفر منتهی شد. این حرکت شجاعانه دانشجویان فصل جدیدی بر تاریخ مبارزات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه کشور ما افزود. دانشجویان از آن پس پرچم مبارزه را زمین نگذاشتند، و به شیوه های گوناگون تحت استبداد شاهی و ۳۵ سال حاکمیت فاشیستی جمهوری اسلامی از خواستها و مطالبات بر حق مردم دفاع کردند.

خصوصیت ارتجاع مذهبی با دمکراسی، ترقی خواهی و تجدد، سابقه ای دیرینه دارد و جای تعجب نیست که حاکمان اسلامی از همان فردای به قدرت رسیدن، شمشیر را علیه اهداف والای دانشجویان از رو بستند. حاکمان اسلامی که از فعالیت آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری دانشجویان و ارتباطات آن ها با سازمانهای مبارز و چپ و پایگاه گسترده آن ها در دانشگاه ها اطلاع داشتند، اصلی ترین برنامه خود پس از سرکوب ملیتهای تحت ستم را نابودی رهروان علم و آگاهی و روشنگری در دانشگاه ها قرار دادند و در اردیبهشت ۵۹ نخستین «انقلاب فرهنگی» خود را به اجرا در آوردند. هدف، تربیت نسل مؤمن به انقلاب و معتقد به اسلام و ولایت فقیه بود. قتل و اعدام تعدادی از دانشجویان و حامیان آنها در جریان " انقلاب فرهنگی "، محرومیت از تحصیل و اخراج هزاران دانشجو و صدها استاد، دستگیری شمار زیادی از دانشجویان و استادان و تیرباران تعداد زیادی از آنها پس از سی خرداد شصت و دو سال و اندی تعطیلی دانشگاه ها، تحمیل یک دهه رکود سیاسی بر محیط دانشگاه ها، امنیتی کردن محیط های دانشگاهی و سهمیه بندی دانشجویی از پی آمدهای این " انقلاب " به راستی ضد فرهنگی حاکمان آزادی کش بود.

سیر تحولات بعدی نشان داد که این اقدامات ضد مردمی رژیم نمی تواند جنبش دانشجویی را از پی گیری مطالبات بر حق خود باز دارد، چرا که دانشجویان از انشعاب در تشکل های قانونی دانشجویی در جریان انتخابات مجلس چهارم، ادامه آن در انتخابات مجلس پنجم و اوج گیری آن در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۷۶ که تضعیف پایه های حمایتی جناحهای مختلف رژیم را در پی داشت، استفاده کردند و به سازماندهی اعتراضات خود پرداختند، اعتراضاتی که در حرکت ۶ روزه تیرماه ۷۸ و خیزش ده روزه خرداد ۸۲ و سرانجام در جنبش پس از ۲۲ خرداد ۸۸ به اوج خود رسید. نقش سازمانگر دانشجویان و طرح شعارهای سیاسی ساختار شکنانه در پی تقلب در انتخابات، در این حرکت اعتراضی میلیونی چشم گیر بود. استبداد حاکم با انتصاب محمود احمدی نژاد و بسیج دستگاه های امنیتی - نظامی خود، خشن ترین سرکوبها علیه تظاهرات حق طلبانه مردم، بخصوص دانشجویان را، در دستور کار خود قرار داد و « انقلاب دوم فرهنگی » ضد مردمی اش را پیاده کرد. صدها نفر کشته، هزاران نفر دستگیر، شکنجه و اعدام و شمار زیادی از دانشجویان از تحصیل محروم یا ستاره دار شده یا مجبور به ترک کشور شدند. با هدف « اسلامی کردن » سیستم آموزشی، ایجاد دانشگاه های تک

خشونت به زنان در ایران فاجعه بارتتر می شود. به خود آئیم!



گزارش اولین تحقیق
رسمی سازمان بهداشت
جهانی برای تعیین
وضعیت سلامتی زنان در
ژوئن ۲۰۱۳،

باردیگرابعاد وسیع خشونت جنسی به زنان و عوارض ناشی از آن را آشکار ساخت. بنا بر این گزارش ۳۵٪ زنان در سراسر دنیا مورد خشونت فیزیکی، تجاوز، سوءاستفاده جنسی و یا سایر اشکال خشونت قرار می گیرند. در این گزارش تاکید شده است که خشونت در خانواده گسترده ترین عرصه ی اعمال خشونت است. ۳۰٪ زنان دنیا مورد خشونت خانوادگی قرار می گیرند. ۳۸٪ زنانی که کشته می شوند مستقیماً به دست همسر، شریک زندگی، یا همسر سابق و دوست پسر سابق خود به قتل می رسند. قتل و تجاوز به زنان در خارج از محیط آشنا ۷,۲٪ موارد ثبت شده را تشکیل می دهد. باید به خاطر داشته باشیم که چنین آماری تنها براساس مستندات ثبت شده تهیه می شود. یعنی بر اساس آمار موجود در کشورهایی که اگر هم بعلت وضعیت اقتصادی امکانات حمایتی کافی از زنان در آن کشورها وجود نداشته باشد، لااقل خشونت خانوادگی قانوناً جرم محسوب می شود و مجرم تحت تعقیب قانونی قرار می گیرد. علیرغم آن سازمان بهداشت جهانی اذعان می کند که زنان بسیاری بعلت ترس و یا شرم برای دادخواهی مراجعه نمی کنند. بنا بر داده های سازمان بهداشت جهانی ۲۵,۴٪ زنان در اروپا مورد خشونت خانگی قرار می گیرند و این رقم در آمریکا به ۲۹,۸٪ می رسد.

به هوش خارق العاده ای نیاز نیست تا بتوان تصور کرد که در ایران، کشوری که حکومت آن برپایه ی آپارتاید جنسی شکل گرفته، میزان گستردگی اعمال خشونت به زنان در چه ابعادی است. در کشوری که نه تنها خشونت به زن در خانواده جرم نیست بلکه قانون خود مصداق روشن خشونت به زن است. کشوری که بنا به قانون، زن تحت "ریاست مرد" در خانواده تعریف می شود و نه تنها "تمکین" برای ارضای نیاز جنسی مرد در هر زمان از وظایف اوست بلکه از هرگونه حقی نسبت به فرزندان خود محروم است. اینست که در ایران آمارگیری از میزان خشونت خانوادگی ناممکن است.

وجود قوانین ضدزن، نزدیک به ۳۵ سال تبلیغ و ترویج فرهنگی که زن را به عنوان مخلوق خلق شده برای خدمتگزاری و برآورنده ی نیازهای جنسی مردان تعریف

با گذشت 65 سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، همچنان حقوق بشر در همه جای دنیا آشکار و پنهان نقض می شود. هنوز انسانها به خاطر ملیت، نژاد، مذهب، اندیشه، جنسیت و گرایش جنسی شان حتی در کشورهای غربی مورد تبعض قرار می گیرند. در شرایطی که دنیا عرصه تاخت و تاز لجام گسیخته سرمایه داری نتو لیبرال است (جنگ ابزار اصلی آن برای نجات سرمایه از بحران و انتقال آن به کشورهای پیرامونی است). جنگ برای منافع اقتصادی در چهار گوشه جهان هر روز قربانی بیشتری گرفته و برانی و فقر به بار می آورد. هنوز در بسیاری از نقاط جهان زنان به خاطر جنسیت شان سوزانده شده و به قتل میرسند. کودکان فروخته میشوند و زندگی آنها با ورود اجباری به صنعت سکس تپاه میگردد. وضعیت کارگران زیر فشار سرمایه داری هر روز به وخامت می گراید. سانسور و جاسوسی در سطح گسترده و بین المللی هیچ حریم خصوصی برای افراد باقی نگذاشته است. خلاصه بانه برای از بین بردن آزادی های فردی و اجتماعی حتی در جاهائیکه پیشرفت ها بی در این زمینه ها داشته اند بسیار است. اما در این میانه بی شک ایران در رده بالای جدول نقض حقوق بشر در جهان قرار دارد.

روز ده دسامبر، شاید فرصتی باشد تا بیلانی از وضعیت حقوق بشر در ایران داشته باشیم. در جمهوری اسلامی ایران حقوق بشر بطور سیستماتیک و روزانه پایمال میشود.

جمهوری اسلامی اساساً بر نا برابری و تبعض بنا شده و حکومت دینی از همان ابتدا هیچ حقوق مدنی را برای شهر وندان خود به رسمیت نشناخته است و از آن مهمتر نیمی از جامعه یعنی زنان اصلاً شهروند برابر نیستند. در جمهوری اسلامی حق آزادی بیان، آزادی احزاب، آزادی اجتماعات ... وجود ندارد. کارگران از داشتن حق سندیکا محرومند. زنان جنس دوم و تقریباً بی حقوق اند. و خلاصه آنکه حق زندگی، آزادی و امنیت فردی انسانها انطور که در ماده سوم منشور جهانی آمده است در معرض تهدید جدی روزانه است.

یکی از مهم ترین موارد نقض حقوق بشر در ایران گرفتن حق زندگی یعنی اعدام به هر بهانه ای است. ایران هر چند به لحاظ تعداد اعدامی ها در رده دوم بعد از چین قرار دارد اما به نسبت جمعیت در رده اول قرار می گیرد.

مجازات اعدام در ایران نه تنها سیاست "چشم در برابر چشم" بلکه همچنین سیاست ترور و وحشت برای حکومت کردن است. در ایران مخالفان سیاسی، مرتدین، کافران، زنانی که تابوهای شرعی را زیر پا میگذارند، فعالین اقلیتها ی مذهبی و قومی، همجنسگرایان و حتی کودکان زیر 18 سال اعدام میشوند.

اعدام های بی شمار دهه 60، قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67، قتل های سیاسی زنجیره ای، کهریزک ها، کشتار و اعدام های پس از خیزش مردمی در سال 88 نمونه ای از کارنامه سیاه سی و چند ساله حکومت جمهوری اسلامی است که به بهانه ها و روش های مختلفی به حذف فیزیکی انسان ها دست زده که همچنان ادامه دارد. مجازات اعدام با روی کار آمدن حسن روحانی نه تنها کاهش نیافته بلکه در ماه های اخیر رکورد تازه ای از شمار اعدام ها در ایران به ثبت رسیده است.

سازمان ما که سالهاست ضرورت لغو بی قید و شرط مجازات اعدام را اعلام داشته، در این راه، همه تلاش خود را بکار گرفته تا این مهم را به مسئله آحاد جامعه بدل کند. حرکت و اعتراض های پس از اعدام های اخیر از جمله اعلام عزای عمومی از سوی بخشی از فعالان حقوق بشر در کردستان، تحصن مادران کفن پوش در مقابل مجلس شورای اسلامی، بیانیه بخشی از روشنفکران و نویسندگان در داخل در باره لغو گام به گام اعدام، نوید بسیار خوب و نشان از حساسیت جامعه به این امر حیاتی است.

ما در این راه با همه انسانهای آزاده همراهیم. اما در شرایط امروزی که احاد جامعه در بی حقوقی کامل به سر می برد و زندگی افراد به راحتی گرفته می شود، عاجل ترین مبارزه، تلاش برای حق زندگی است چرا که بدون آن مبارزه برای حقوق شهروندی تلاش ناقص الخلقه ای بیش نخواهد بود. در این راه هر چند رعایت کامل حقوق بشر در چهار چوب حکومت دینی توهمی بیش نیست اما مبارزه برای حق زندگی و حقوق مدنی ضرورت فوری داشته و باید از هر فرصتی برای مطالبه آن فرو گذار نکرد.

زنده باد آزادی، زنده باد برابری

طرح چند سنوال!



لاله حسین پور

هزار چند گاهی، کلمه ای، جمله ای یا مفهومی در گفتار و نوشتار رواج پیدا می کند که دائما تکرار می شود. به تازگی مفهومی نظرم را جلب کرده و با وجودی که تازه نیست، اما خواستم وارد عمل کرد آن در شرایط حاضر شوم. "سیاست هویت"!

درواقع این مفهوم به جریانانی نسبت داده می شود که تنها برای به دست آوردن مطالبات یک گروه معین اجتماعی فعالیت می کنند. مثلا جنبش زنان و یا در همین گروه اجتماعی، کنشی برای رسیدن به یک مطالبه معین دارند، مثلا کمپین آزادی پوشش!

در هر حال قصد بررسی این مفهوم را ندارم. واقعیت این هست که مفاهیم با معنای تقدس یافته شان ما را زنجیر کرده اند و رهایی از آنان به مثابه شکستن تابو هاست. گفتار را نیز قدرت ها برای بقای خود رواج داده و هر یک را در جای گاه معینی قرار می دهند.

این مفهوم اما، مرا به طرح چند سنوال واداشت. البته سنوال می تواند گاهی برای رفع ابهام صورت گیرد. اما سنوالات من اساسا برای باز کردن بحث حول سیاست هویت و دکده کردن آن است.

اهمیت بحث در مورد سیاست هویت آن جاست که بخواهیم از یک طرف فعالیت جنبش های تک مضمونی یا تک هویتی در جامعه را نفی کرده و هم چنین گوناگونی و کثرت را مضر شماریم و از طرف دیگر "وحدت" یا به عبارت دیگر "همه با هم" را رواج داده و در همین راستا مجبور به اولویت بندی میان جنبه های مختلف مبارزه شویم. واضح است با اولویت دادن به یک جنبه از مبارزاتی که در جامعه جریان دارد، خطر فراموش کردن جنبه های دیگر مبارزه و به آینده نامعلوم واگذار کردن آن ها خطری بالفعل خواهد بود.

اولویت بندی به عبارتی دیگر، یعنی حذف مطالبات دیگر. یعنی بستن دهان و خفه کردن! و بعید نیست، آن مبارزه ای که به آینده محول می شود، چیزی جز مبارزه با تبعیض جنسیتی باشد!!!!!!

حال قصد دارم با شروع یک سری سنوالات، بحث را در دو محور به پیش برم.

1- وحدت یا کثرت؟

آیا تبعیض جنسیتی بر تمام زنان، به علت زن بودن و جنسیت شان روا داشته می شود، یا تنها بخش فقیر و زحمت کش زنان را در بر می گیرد؟

و وقتی زنان در تمام طبقات و اقشار موجود در جامعه، اعم از فرادستان و فرودستان حضور دارند، آیا به همین علت خواسته های شان نیز کاملا متفاوت و گسترده نیستند؟

و دقیقا به دلیل همین گستردگی، آیا نباید تشکل ها و شبکه های مستقل خود را تشکیل داده و درخواست های متنوع خود را پی گیری نمایند؟ و آیا به این ترتیب ما با جنبش های مختلف زنان روبرو نیستیم؟

آیا درست است که زنان این مطالبات را کنار نهاده و تفاوت ها را طرح نکرده و صرفا با اتکاء به اشتراکاتی که وجود دارد، خود را در مبارزه علیه تبعیض جنسیتی سازمان دهند؟

آیا در حال حاضر به آن حدی از رشد سازمان یابی رسیده ایم که دیگر بر تفاوت ها متمرکز نشویم و تنها بر اشتراکات تأکید کنیم؟ و آیا این همان "بحث بعد از..." نیست؟

می کند، آثارشوم خود را روز به روز بیشتر به نمایش می گذارد. در مجلس شورای اسلامی بر سر حق ازدواج پدربا فرزندخوانده رای گیری می شود. و شورای نگهبانش اعلام می کند که برای حل مسئله محرمیت باید که به پدرخوانده حق ازدواج با دختر بچه ای که قیمومیتش را به دست آورده، داده شود. یعنی "پدر" با گرفتن حق همخوابگی می خواهد از آن دختر بچه حمایت کند؟ آیا این فقط مسئله زنان است؟ مردان این جامعه با وضع چنین قوانینی مشکل ندارند؟ تا کجا باید حرمت انسانی زیرپا گذاشته شود؟ لغو قانون حمایت خانواده اولین قانون ملغی شده از سوی حکومتگران اسلامی جهت دستیابی به قدرت بود. این بار نیز رژیم در میان هیاهوی گشودن باب مذاکره با آمریکا و نوید برداشته شدن تحریم ها از یکسو و حذف یارانه ها از سوی دیگر دست به وضع قانونی زده است تا زمینه های گسترش ایدئولوژیک خود را تحکیم بخشد. با وضع چنین قانونی:

- سرنوشت دخترکاتی که تحت قیمومیت پدر بزرگ ها وعموها و عموزاده ها قرار می گیرند در تیرگی قرار می گیرد.

- زنان و مادران باید به دختر بچگانی که تحت قیمومیت همسرانشان درآمده اند به مانند هووی بالقوه خود نگاه کنند و تحقیر شوند.

- پدران نیز باید نگرانی عمیقتری نسبت به آینده ی دخترکانشان در صورت فقدان خود داشته باشند.

وضع چنین قوانینی توهین به مرد ایرانی ست. آیا مرد ایرانی تا به این حد با مرد بودن خود دچار مشکل شده که به وضع چنین قوانینی نیاز پیدا کرده است؟ نباید بگذاریم مجلسی که عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین بخش جامعه ایران را نمایندگی می کند چنین بی محابا جامعه را پیش از پیش در منجلاب تباهی فروبرد.

زن غنی و فقیر در این سرنوشت محتوم شریکند. علاوه بر آن نباید فراموش کرد که بنا به آمار دولتی زنان فقط ۱۳,۶٪ نیروی کار را تشکیل می دهند. ناگفته پیداست که

اکثریت زنان در صورت مرگ همسر برای امرار معاش خود و فرزندانشان مجبور به ازدواج دوباره می شوند. وضع چنین قوانینی سرنوشت زنان و دختران اقشار

محروم را که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند مستقیما در معرض نابودی قرار می دهد. تجربه بارها نشان داده است که تا زمانی که هیولای یک حکومت اسلامی

پابرجاست با تغییر دولت ها و افراد تغییری در وضعیت ناپهنجار زنان بوجود نخواهد آمد. وضع قانون ازدواج با فرزندخوانده تیر خلاص به حرمت زن ایرانی ست. هزینه

وضع چنین قوانینی تلاشی هنجارهای پایه ای جامعه انسانی است.

۲۵ نوامبر، روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان و دختران در پیش است. این مبارزه ی یکایک ماست برای جامعه ای انسانی، مبتنی بر آزادی و برابری، و عاری از

هر گونه تبعیض بر مبنای جنسیت، گرایش جنسی، ملیت، طبقه، مذهب و عقیده!

۲۹ آبان ۱۳۹۲ (۲۰ نوامبر ۲۰۱۳)

تن فروشی به خودی خود خشونت بر زنان است



فریبا ثابت

«اگر احتیاج نباشه آدم با صد نفر
که نمی خوابه و الله برای فقر مادی
است». 1

2- اولویت بندی

چند روز پیش ویدئوی تکان دهنده ای با عنوان «مستندی در باره تن فروشی زنان شوهر دار در تهران» را در یافت کردم. دیدن این ویدئو و صحبت زانی که به خاطر فقر، تن خود، تنها چیزی که برایشان باقی مانده را به معرض فروش می گذارند، بیش از آن که گمان می بردم حالم را دگرگون کرد.

25 نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان تنها یک روز است اما خشونت به زنان به خاطر جنسیت شان بی نهایت. خشونت گفتاری، خشونت جسمی، تجاوز، قتل، قتل های ناموسی، سنگسار، ازدواج اجباری، تن فروشی و نه تنها در یک روز در سال، که نیاز به مبارزه همیشگی، پیگیر و روزانه دارد و از سرشت مبارزه دایمی است.

اعمال خشونت بر زنان در همه سطوح، آشکار و پنهان در سطح خانه یا اجتماع، نماد تاریخی نابرابری میان زن و مرد و در نتیجه تسلط مردان است. خشونتی ساختاری که ریشه در تبعیض دارد و به نوبه خود به آن دامن میزند.

آمارها و ارقام عمیق فاجعه خشونت بر زنان را در دنیا نشان می دهد. در این میانه حتی کشورهایی که به حق در راه برابری زنان با مردان پیشرفت هائی داشته اند از این دایره خارج نیستند. در فرانسه در سال گذشته 149 زن بر اثر ضرب و جرح وارده از طرف شوهرانشان کشته شده اند، تا چه رسد به ایران و افغانستان که نابرابری و خشونت، دولتی و قانونی است.

در این میانه اما، تن فروشی به عنوان خشونت کمتر شناخته شده است و با تصور غلط جا افتاده مبنی بر اینکه، یک انتخاب از طرف زن است نه تنها به آن اهمیتی داده نمی شود بلکه در ایران تابویی است که حتی کنشگران زن هم به آن نمی پردازند. در نتیجه این زنان به آسیب پذیرترین قشر جامعه بدل می شوند.

سیستم روسپیگری یک خشونت علیه زنان است. روسپیگری ناشی از یک سیستم تاریخی و پدر سالارانه است که تسلط مردان بر زنان و رابطه اجتماعی و جنسی نا برابر را ایجاد می کند. خشونت مردانه، هم زمان عامل و نتیجه نابرابری بین زن و مرد است. آسیب پذیری زنان نه تنها از خشونت وارده بر آنان که اساسا از تبعیض دایمی در جامعه مرد سالار است. در سیستم تن فروشی، مردان به حاکمیت خود و خشونت بر زنان ادامه می دهند و ادعا می کنند که زنان با رضایت خود این کار را انجام می دهند.

اما تن فروشی در 90 درصد موارد ناشی از فقر بوده و تکراریک رابطه جنسی نا خواسته و اجباری تحمیلی است. در حالیکه میدانیم همیشه و به خصوص در شرایط بحران اقتصادی فقیرترین افراد جامعه زنان هستند، چرا که شانس دسترسی آنها به بازار کار کمتر است. در این جاست که ارتباط بین فقر و استراتژی مردان برای کنترل بدن و سکسوالیته زن نمودار می شود.

پرداخت پول برای یک رابطه جنسی یکی از اشکال خشونت است، چراکه در بیشتر موارد ارتباط نا برابر است بین مردی که پول دارد و زنی که احتیاج دارد. پول، تن زن را به کالا تبدیل می کند. کالانی که مردان آزادانه در اختیار می گیرند تا هر آنچه می خواهند با او انجام دهد. با پول همه کاری مجاز می شود خشونت فیزیکی، خشونت بی نهایت جنسی، تحقیر، بد رفتاری، و در مواردی قتل، در یک کلام جانی که مردان تا آنجا که بخواهند پیش رفته تا حس برتری خود را اثبات کنند.

آیا اصلا می توان قبل از این که تفاوت ها را نشان داد، اشتراکات را یافت؟

بپذیریم که هم چنان در معرض خطر محو شدن در یکدیگر قرار داریم. هم چنان وقتی جنبش سبزی پای می گیرد، جنبش زنان در آن ذوب می شود..... پس بیابید تفاوت ها را آشکارتر کنیم، از کثرت نهراسیم، یک دیگر را افغان نکنیم، یک دیگر را با مارک زدن های متداول از میدان بحث خارج نکنیم، بلکه بگذاریم ایده های مختلف و متنوع بجوشند و خود نمایی کنند تا بدانیم اشتراکات واقعی مان در کجاست.

امر به به اولویت دادن میان تبعیض ها بی معناست. آیا می توان مبارزه با تبعیض های مختلف را اولویت بندی کرد و آنان را یکی پس از دیگری از میان برداشت؟

با یک نگاه ساده به تبعیض های موجود در جامعه و اقلیاری که این تبعیض ها بر آن ها روا داشته می شوند، می توان متوجه شد که به هیچ عنوان نمی توان میان تبعیض ها اهم فی الاهم کرد و اهمیتی بیشتر یا کمتر برای یکی از آن ها قائل شد. اگر معتقدیم که اکثریت انسان ها در طبقات و اقلیاری مختلف جامعه زیر ستم تبعیض قرار دارند، پس اولویت نیز می بایست امری نسبی قلمداد شود. اولویت برای هر انسانی، مبارزه با آن تبعیضی ست که او را تحت فشار خود قرار داده است. انسان های زیر ستم در هر قشر و طبقه ای بر اساس مبارزه با ستمی که می برند، جنبش های خود را تشکیل داده و تشکل های خود را سازمان می دهند و همان نیز اولویت شان به شمار می رود. بنابراین در جامعه ای که تبعیض های مختلف ستم ور می کنند و همه هم زمان قدرت موجود را تعذیه می کنند، مهم اولویت بندی میان مبارزه با آن ها نیست، بلکه هماهنگی و هم دستی میان آن هاست که درجه اول اهمیت را پیدا می کند.

مطالبات زنان نیز از همین پرنسپ پیروی می کند. کسی نمی تواند جنبش های زنان را محدود به تعداد کند. هر تشکل و هر شبکه ای با درخواست ها و مطالبات اخص خود شناسایی می شود. چه یک مطالبه در دستورشان قرار گیرد و چه مطالبات مختلف و متنوع.

سئوال این است. چرا نباید کمپین های تک مطالبه ای تشکیل شود؟ برای مثال چه اشکالی دارد که بخشی از زنان فقط برای بدست آوردن حق آزادی پوشش مبارزه کنند؟ یا هر مطالبه دیگری. چرا باید کنش های زنان را محدود کرد و باید و نباید در مقابل آن علم کرد؟

آیا می توان از زنانی که به دنبال ایجاد مهد کودک در محیط کارشان هستند، توقع داشت که الزاما درخواست آزادی سفر به خارج را نیز پی گیری کنند؟ یا بالعکس؟

اگر قرار نیست که یک عده روشن فکر "حزب زنان" ایجاد کرده و مطالبات اقلیاری مختلف زنان را دسته بندی کرده و در برنامه خود بیان کنند، و اگر قرار است زنان خودشان را سازمان یابی کرده و برای به دست آوردن مطالبات شان مبارزه کنند، پس چرا انتظار می رود، مثلا زنانی که برای حق طلاق تلاش می کنند، الزاما درخواست های زنان در خوزستان را نیز طرح کنند؟ انتظار بالعکس نیز بیهوده است.

اگر یک زن تنها به سبب جنسیت خود مورد تبعیض قرار می گیرد، بنابراین حق اوست که هم و غم خود را برای از میان برداشتن این تبعیض گذاشته و آن را در اولویت مبارزه خود قرار دهد و نمی توان بر او ایراد گرفت که چرا تلاشی برای از میان برداشتن سایر تبعیض ها نمی کند. اما مسلما مبارزین علیه تبعیض جنسیتی باید بدانند که بدون حمایت از مبارزین سایر تبعیض ها، امکان موفقیت تا به آخر را ندارند. چرا که هیچ تبعیضی به تنهایی ریشه کن نمی شود و بدون هماهنگی میان مبارزه با تبعیض های مختلف نمی توان به موفقیت رسید.

23-11-2013

به مناسبت سی سالگرد اعدام علی مهدیزاده از بنیانگذاران راه کارگر



سنگین تر از همیشه ، غم
دوریت را احساس می کنم !

رخشنده حسین پور

می خواهم از او بگویم که سی سال است به نبودنش عادت نکرده ام. آن قدر در این مدت با او حرف زده ام، شادی و غم را تقسیم کرده ام، لبخند زده ام، بغض کرده ام، قهر و اشتی و خلاصه زندگی کرده ام که می دانم هیچ وقت تبدیل به خاطره نمی شود. همیشه در کنارم بوده. با همه از او گفته ام و از هر که او را می شناخته شنانش را گرفته ام. تصویرم از او با خاطراتی که در همه ی این سال ها از دوستان، رفقا و هم بندانش شنیده ام شفاف تر و غنی تر از هر زمان دیگری است و حالا می بینم که خاطرات شان با خاطراتم گره می خورد، نمی توانم جدای شان کنم. اشکالی هم ندارد. او هیچوقت فقط مال من نبود و حالا در این دوران فراموشی و سرعت، یافتن رد پایش در ذهن و زبان خیلی ها گاهی بسیار تسلی بخش است. اصلاً بگذارید از خودم بگویم. از دختر جوان و ماجراجویی که یک روز از شهرستانی ساحلی به تهران آمد. با مردی آشنا شد و چنان زندگیاش را به او پیوند زد که هیچ چیز حتی مرگ نتواند آن ها را از هم جدا کند.

آن وقت ها بیست و اندک ساله بودم. از خانواده ای با پیشینه ی مبارزاتی و سیاسی می آمدم. پدرم پس از کودتا سال ها مخفیانه زندگی کرد. خاطره ای که از آن دوران دارم، ماشین رفیق حزبی اش بود که ما را سوار می کرد و هر بار به جایی برای دیدار با اومی برد. برادرم و من از همان زمان یاد گرفتیم که بعضی چیزها را نباید به همه گفت و باید منتظر نوبت خود ماند. اوایل اقامتم در تهران که با قوم و خویشان ها زندگی می کردم، بوسیله ی یکی از آشنایان که به آن جا رفت و آمد داشت با جریانات سیاسی آن روزها آشنا شدم. مثل خیلی ها با خواندن جزوه و کتاب شروع کردم و بعد جلسات کمی خصوصی تر. دوستان جدید، زندگی پر تلاطمی که در اطرافم موج می زد، جوانی و میل به زبرور کردن دنیای کهنه مرا به سوی خود می کشیدند. آشنای ما یکی از پایه گذاران ستاره ی سرخ بود و من هم جذب این گروه که دوستان زیادی در آن پیدا کرده بودم، شدم. شبی که با همین دوستانم در سینما بودیم برای اولین بار او را دیدم. دوستان ما را با هم آشنا کرد. از نحوه ی برخوردشان حدس زدم که از ماست. شاد و پر از زندگی و هیجان بود و با من برخوردی بس صمیمی و مهربان داشت. وسط های فیلم دیدم آن حس ناشناخته و غریب که تا آن روز تجربه اش نکرده بودم، انگار به سراغم آمده است. گرم و شیرین در جانم منتشر می شود و نفس گیر و پرتوان مرا به خود می خواند. سعی کردم بدون آن که دستم رو شود، اطلاعات بیشتری از آشنای مان درباره ی او بدست آورم. آن وقت ها، شرایط نیمه مخفی جای زیادی برای این پرسش ها نمی گذاشت و فقط این را فهمیدم که امکان دیدار دوباره وجود دارد. باقی ماند به عهده ی خیال پردازی و رویا و بار دومی که دیدمش دیگر عاشق بودم. علی براستی با ما بود و چه اتفاق فرخنده ای. صدایش در آن جلسات خانه ی بیست و چهار اسفند هنوز در گوشم است که دفاعیات پاکنژاد را می خواند. ترس را موج گرم عشق و شور مبارزه پس می زد. دلم می خواست تا آخر دنیا بخواند و گوش کنم. بخوانم و گوش کند. نمیدانم از کی او رابط من با تشکیلات شد. خانه ای مخفی در جنوب شهر کرایه کردم و شدم محمل خیلی از دیدارها و جلسات. او با جان و دل به مبارزه رو آورده بود. دلم میخواست در برابرش کم نیآورم. هرچند دیدارهای پس از کار و قرارهای تشکیلاتی را هم بسیار دوست می داشتم. گریزهای کوتاه و بندرت که شاید به همین دلیل آن قدر دوست داشتنی و عزیز بودند. تماشای فیلمی در انجمن ایران و شوروی، کوه رفتن های روز جمعه که یک بار گم شدیم و او مرا گذاشت و رفت تا راه را پیدا کند. اطمینان از بودنش جایی برای ترس نمی گذاشت. و بعد یک سفر به شمال. اولین مسافرت مان، انگار یک جور ماه عسل باشد. کوتاه بود ولی در آن دو روز زادگاه خودم را دوباره با او کشف کردم و وقتی وسط دریا از قایق

دردنیا در باره مسئله فحشا سیاست های متفاوتی اعم از ممنوعیت کامل تا قانونی بودن آن اتخاذ شده است. اما هیچ کجا از تبعات آن یعنی صنعت سکس، قاچاق زنان و دختران، و در امان نبوده، چرا که این پدیده اساساً ریشه در فقر و نابرابری دارد و قانونی و یا غیر قانونی بودن آن مشکلی را حل نمی کند.

در ایران روسپیگری غیر قانونی است و علاوه بر آن تن فروشی مجازات سنگین سنگسار را در بر دارد با عین حال تعداد زیادی از دختر 10 ساله تا زن 50 ساله، مجرد و متأهل به این حوزه وارد شده و تعدادشان هر روز رو به افزایش است. از شرکت های پوششی، خانه های به اصطلاح امن، خانه های عفاف، خانه های سکس، تلفن، انترنت، همه در خدمت سیستم روسپیگری هستند و در هر منطقه تهران تعداد زیادی از این خانه ها وجود دارد و به خوبی می توان در شرایط امروزی ایران از صنعت سکس، مافیای قاچاق دختران جوان و بچه ها حرف زد.

این پدیده در تاریخ اخیر ایران بی سابقه است اما دلیل آن را باید در خود ساختار جامعه جستجو کرد.

در ایران با افزایش بیکاری و فقر، که قربانیان اول آن زنان هستند، نا برابری و تبعیض ساختاری و قانونی، هر روز زنان و دختران بیشتری به دایره فحشا پرتاب می شوند. این زنان که بیشتر شامل دختران رها شده از طرف خانواده ها به خاطر فقر و اعتیاد، زنان طلاق گرفته و یا رانده شده از خانه به وسیله همسرانشان، دختران فراری از خشونت خانگی و.... به خاطر نداشتن هیچ گونه تامین اجتماعی، فقر مادی و فرهنگی، تن خود را به معرض فروش می گذارند. و درست در این جا است که تمامی هویت خود را از دست می دهند و گمنام می شوند.

از این لحظه زن نه تنها در دایره بسته فقر و تن فروشی گرفتار شده بلکه هر گونه اراده عمل از او گرفته میشود و به کالانی در دست خریداران تبدیل میشود. در یک کلام حیات او به آنها وابسته است. این زنان همواره با ناامنی و خطر جانی رو به روهستند. چرا که نه در حوزه کاری دارای حقوقی هستند و نه در جامعه.

طبق قانون جزا در ایران، فحشا نه تنها ممنوع است، مجازات سنگسار را هم در بر دارد. از نظر جمهوری اسلامی تن فروش انگل جامعه است و باید نابود شود. بنا بر این ترس، وحشت و خشونت جزئی از زندگی آنها میشود. در این وضعیت پیش میآید که نه تنها مزدی دریافت نکنند بلکه مورد ضرب و جرح هم قرار بگیرند، مجروح و حتی کشته شوند. هیچ حمایت دولتی و مردمی وجود ندارد. گناهکار است و مستوجب مجازات.

درست به همین دلیل است که باید این تابو شکسته شود. تن فروش گناهکار خود کرده نیست، قربانی است. قربانی فقر، نا برابری، قربانی قوانین تبعیض آمیز و جامعه پدر سالار است.

در نتیجه باید تلاش کرد علاوه بر مبارزه پیگیر و ممتد برای مطالبات اجتماعی و مطالبات اخص زنان یعنی برابری در همه زمینه ها، دست به اقدام عاجل برای حمایت از این زنان و کودکان زد.

بنابراین در وهله اول باید نگاه جامعه به این افراد و پدیده را با روشنگری عوض کرد. در این راستا کنشگران زن مسنولیت بزرگی به عهده دارند تا جامعه را به این مسئله حساس کنند که تن فروش قربانی است و باید به یاری او شتافت. بی توجهی به این امر لطمه بزرگی در کوتاه مدت به بخشی از جامعه و در دراز مدت به کل جامعه است.

خلاصه آن که این ابعاد از تن فروشی در ایران امروز، نتیجه مستقیم فقر و فلاکت بیار آمده از سیاست های سرمایه داری مذهبی حاکم در این سی و چند سال اخیر است. جنبش برابری طلبانه زنان در پیوند با دیگر جنبش های اجتماعی است که می تواند مبارزه ای پیگیر برای از بین بردن هر گونه ستم و استثمار داشته باشد.

1

<http://www.youtube.com/watch?v=teqR2NGdZok>

23 نوامبر 2013

این که حالا دیگر در خانه ی مخفی زندگی می کردیم. با نامی مستعار و دیوارهایی که در پنجاهشان مدارک و اسناد سازمانی را مخفی کرده بودیم. خیره های بدی می رسید. کشتار، شکنجه، اعدام، مصاحبه های تلویزیونی. دیگر نمی شد به مردمی که تا دیروز با به پایت می آمدند، اعتماد کرد. خمینی از مردم؛ نه از ارتش بیست ملیونی اش خواسته بود که هر حرکت مشکوکی را خبر دهند. بعدها بارها و بارها به آن دوران فکر کردم. یعنی می شد طور دیگری پیش برود؟ می شد از مهلکه نجاتش داد؟ می توانست از کشور خارج شود. می توانست مدتی از تهران و فعالیت دور شود. هربار که تنها شدم، هربار که امنیت و آرامش حضورش را کم آوردم به آن روزها برگشتم و سعی کردم یک طوری گذشته را تصحیح کنم. شاید می شد نجات پیدا کند و هربار صدایش در گوشم طنین انداخت که می گفت: من با مردم ایران می مانم. این ها مرا نجات دادند. ترکشان نمی کنم. یاد می آید که در آن روزهای سخت خانه مان را فروختم و من از او خواستم تا پنج هزار تومانش را برای روزهای پیش رو در بانک بگذاریم و او پاسخ داد که بچه ها در خیابان مانده اند. در این شرایط پول به چه کارمان می آید. چهره اش را وقتی به خانه مان ریختند و او را بردند هنوز پیش رویم است: به روبن اگر زنگ زد بگو مرا به بیمارستان بردند. خودش می داند.

شب بی رحم افتاده بود روی شهر. کرامت بعد از رفتن پدرش تب کرده بود. رفت و امنیت و آرامش را هم با خود برد. می دانستم که اسمش را نمی دانند. باز هم من مانده بودم و کوله بار اسناد و مدارکی که باید نبود می شد. هیچکس را نمی توانستم خبر کنم. خانه در محاصره بود. می دانستم دوباره می آیند. فقط یک فکر در سر داشتم. وقتی می آیند، نباید هیچ چیزی بدستشان بیافتد. هر چه بود را از جاسازی های توی دیوار بیرون کشیدم و ریختم توی ماشین رختشویی. نمی دانم کارم چند ساعت طول کشید. خستگی و غصه را حس نمی کردم. کارم که تمام شد، کرامت خواب آلوده و تبادر را برداشتم و از خانه بیرون زدم. شنیدم فردا صبح دوباره آمدند و خانه را زیر و رو کردند. جاسازی های خالی را پیدا کردند. دیوارها را کردند. خانه از دست رفت و بعد از آن تا روز آخر زندگی در تهران خانه ای نداشتیم. و بعد در غربت مدت ها طول کشید تا جایی به نام خانه من و پسرم را در خود جا دهد و وقتی چنین جایی پیدا شد دیدم که بدون او هیچوقت نمی شود که باید باشد. بدون او زندگی ما همیشه چیزی کم داشت. حالا دیگر خانوادگی مان شد. این ها را آن شب نمی دانستم. امیدوار بودم با نبود کردن مدارک به هوشیتش پی نبرند، لو نرود و شاید باز هم در یکی از همین تلخ و شیرین روزها بیاید و امنیت و آرامش را با خود بیاورد. حتی به خانواده اش هم خبر ندادم. سه ماه در بیم و امید گذشت تا خبر رسید که در اولین شناسایی شده است. حالا دیگر خانواده می توانست به ملاقاتش برود. از آنان خواست تا از آمدن من جلوگیری کنند. پسرش را ولی یک بار دید. شاهدان می گویند با دیدن او رنگ باخت. یک لحظه هجوم احساسات بر او غلبه کرد و مدتی طول کشید تا به خود آید. در همان چند لحظه ی دیدار حضوری به او گفت که عازم سفری طولانی است و قلبی از هسته ی خرما را در میان لباس هایش جاسازی کرد و برایم فرستاد. قلبی که می خواستم همیشه با خود داشته باشم ولی در راه ترکیه از دست رفت و مدت ها غصه دارم کرد. اوضاع روزانه بدتر می شد. خواهرش که از ملاقات می آمد، غم زده و نگران بود. می گفت علی مطمئن است که اعدام خواهد شد. امید رنگ می باخت و من همچنان می جنگیدم. به هر دری می زدم. خانواده ام همه جا یا به پایم می آمدند. پدرم آمده بود که ببیند چه کار می شود کرد تا آن روز که باز خواهرش زنگ زد و خبر شوم را داد. علی را زدند. علی را زدند.

بازهم نمی شد فریاد کشید، نمی شد گریه کرد. مادرم یک اتاق در تهران اجاره کرده بود. نباید صدا به گوش صاحبخانه می رسید. نباید کرامت که مات و مبهوت به من که به خود می پیچیدم خیره شده بود چیزی می فهمید. نباید نباید...

باقی هر چه هست در مه و غصه غرق شده. یاد می آید چطور گذارم به خاوران رسید، کی تصمیم به خروج از ایران گرفتم. چطور به برلین رسیدیم. مرگ علی پایان دنیا نبود. غم آخر هم نبود. هنوز شصت و هفت در راه بود و خیر مرگ برادر و هم رزم دور و دیرین. ولی رفتن او نماد درد شد. هر درد دیگری در این سالی ساله داغ او را تازه کرد. هربار که در زندگی در ماندم، هر بار که تنهایی، غربت، کمبود و بیماری هجوم آورد دیدم که دلم می خواهد او را در کنارم داشته باشم. نبودش هر دردی را چند برابر کرد و هرشادی کوچک و بزرگی را بی رنگ. فقط لحظاتی چون این که خود را در جمع آنان که با او هم نشین و همراه بوده اند می بینم و احساس می کنم دردم نه مال من بلکه متعلق به همه ی انسان های آزاده ای است که در هر جبهه ای برای آرمان های بزرگ و انسانی اش می جنگند، دلم گرم می شود و بخشی از آن امنیت و آرامش را که در حضورش داشتم دوباره تجربه می کنم.

به آب پرید و ناپدید شد، برای اولین بار ترس از دست دادنش جانم را پر کرد و شادی و آرامش بودنش در کنارم وقتی که پس از مدتی سر از آب بیرون آورد. در تهران اما سخن از موج دستگیری و تعقیب مبارزان سیاسی بود، هر روز خبر جدیدی به گوشمان می رسید. کشف خانه ی تیمی، اعدام رفیقی در بند، درگیری چریک ها و مجاهدین با نیروهای امنیتی رنگ اضطراب و نا امنی را به زندگیمان می پاشید و بالاخره در یکی از همین روزها خبر دستگیری او و چند تن دیگر از اعضای گروه بگوشم رسید. جایی برای غم و غصه نبود. در آن روزهای دشوار باید اسناد و مدارک را نابود می کردیم، به آن ها که مانده بودند خبر میدادیم، باید به سراغ بعضی از خانواده ها می رفتیم و هزار کار دیگر و وقتی همه ی این کارها به اتمام رسید دیدم که با این همه نزدیکی هیچ پیوند رسمی با او ندارم. جز رفقا کسی از رابطه مان خبر نداشت. حتی در رابطه با فعالیت مشترکمان نمی توانستم حرفی بزنم. بارها و بارها با خانواده اش به زندان رفته ولی پشت در ماندم. ترس در فضا موج می زد. توی همان روزها به محل کار من هم آمدند و مرا همراه خود بردند. به کمک همکاری که خیلی کم رنگ از فعالیت های ما خبر داشت موفق به نابود کردن مدارک خطر ساز شدم. سه چهار ماهی مهمان آقایان بودم. حالا دیگر خیلی ها نصیحت می کردند که فراموش کنیم، بروم دنبال زندگیم. تعهدی که ندارم. بخود خود را به خطر نیندازم. ولی من انتخاب خود را کرده بودم و ثبت این تصمیم در یک محضر کوچکترین اهمیتی برایم نداشت. با گذشت زمان و تشکیل دادگاه برای اعضای گروه ستاره ی سرخ و گرفتن محکومیت ده ساله دیگر کم کم همه فهمیدند که من بر سر عهد خود ایستاده ام. بالاخره توسط آشنایی توانستم برگه ای دست و پا کنم که با آن می شد گاهی به دیدارش رفت. انتظار را آن روزها با خیلی ها می شد قسمت کرد. آن ها که مانده بودند همدیگر را پیدا کردند. پشت درهای زندان، در محیط های فرهنگی، تئاتر و کوه دیدارها تازه می شد. و من هربار در بازگشت از ملاقات خود را پر توان تر و مصمم تر از پیش میدیدم. یک سال قبل از انقلاب و با آغاز نارامی ها دوباره در های زندان بر روی بسته شد. فقط اقوام و همسر می توانستند به ملاقات بروند. این بار تصمیم هردومان بر ازدواج بود. غیابی عقد کردیم و وقتی با خیال راحت و بعنوان همسرش به ملاقات رفتم تک تک هم بدنانش که چهره شان حالا جلوی رویم است. این جا مهران شهاب الدین، آن جا... قبل از آنکه به دیدار عزیزان خود بروند، با شادی به سویم آمدند و تبریک گفتند. سر آخر خودش آمد و در حالی که خنده صورتش را پر کرده بود گفت: آخرش طوق لعنت را به گردنمان انداختی. آن قدر پیروزی را نزدیک و ممکن می دیدیم که جایی برای غم و غصه نمی ماند. همه باور داشتیم که روزهای سخت را پشت سر گذاشته ایم دیگر چیزی نمانده تا زندگی به روی ما هم لیخنند بزنند. تا آن روز هم به اندازه ی کافی کار داشتیم. نمی گذاشتیم انتظار کشدار و تلخ شود. شرکت در تظاهرات، جلسات شعر خوانی و کتاب خوانی، تحصن ها اوقاتمان را پر می کرد. هر روز گروهی از زندانیان آزاد می شدند و من در همه جا حضور داشتم. خبر آزادی او را اما خواهرش به من داد. داشتم حاضر می شدم تا به ملاقاتش بروم که زنگ و زد و گفت علی آمده. به دیدارش شتافتم و وقتی دستش را بر شانه ام گذاشت، احساس کردم که حتی یک لحظه در این هفت سال از او جدا نبوده ام و حالا با حضورش فقط آن آرامش و امنیت بازگشته است. دوباره از اعماق آب ها در آمده بود و می خواست تا خود ابدیت با من بماند. ابدیت شاید فقط یک شب طول کشید. مبارزه در وجود علی موج می زد. سال ها در زندان خوانده بود، فکر کرده و بحث کرده بود. فکر می کرد که اشکالات کار را می شناسد. می خواست نظراتش را با خیلی ها در میان بگذارد، می خواست بسازد، قانع کند، بجنگد، بیاموزد. و از همه مهمتر می خواست کار ناتمام انقلاب را به اتمام برساند. فریادش از پشت باز خانه هنوز در گوشم است « ما ملت بیداریم ما شاه نمی خواهیم ». و در کنارش دوستان که برای دید و بازدید می آمدند و بحث هایی که شکل می گرفت و ساعت ها و روزها ادامه می یافت. 22 بهمن که رسید دیگر می دانستم که امر مبارزه به این سادگی ها تعطیل پذیر نیست. اما امیدوار بودم که در کنارش بتوان زندگی کرد. بچه دار شد، به سفر و گشت و گذار رفت. حالا دیگر خانواده ام تمام تردیدها را کنار گذاشته و یک سره جذب این مرد پرشور، از خودگذشته و جذاب شده بودند. برادر بزرگم که در همه ی این سال ها یار و یاورم بود، حالا دوش به دوش او فعالیت می کرد و برادر کوچک و پرشورم بشدت هوادارش بود. حالا دیگر خانه ای داشتیم که با این که درش به روی همه باز بود، باز هم می شد که گاه بلوز صورتی محبوبش را بپوشم و کنارش بنشینم و تصور کنم همه چیز روبراه است. در نشریاتمان می خواندم که صداک پای فاشیسم می آید ولی سایه ی سنگینش را که بر سرمان افتاده بود هنوز نمی دیدم. بعد از دوسال باردار شدم. نگرانی را در چشم هایش سعی می کردم ندیده بگیرم. کرامت که متولد شد، عشق به او به همه ی تردیدها پایان داد. علی درست آن پدری شد که همیشه در ذهنم آرزویش را داشتم. با میل و رغبت به همه ی امور بچه داری وارد شد و دیدن پدر و پسر در کنارهم مرا سرشار از حس امنیت می کرد با